

سمینار رشد نژادپرستی و طرز تلقی درباره مهاجران در سوئد

زهرا باقری شاد

روز شنبه ۲۳ نوامبر در مرکز شهر استکهلم (در ساختمان آب اف) برنامه های فوروم سوسیالیستی با بیش از ۱۰۰ سمینار و سخنرانی همزمان از ۱۰ صبح تا ۱۸ بعد از ظهر برگزار شد که با استقبال و شرکت چند هزار نفر همراه بود.

یکی از این برنامه ها که با استقبال چشمگیری روبرو شد، به بررسی رشد نژادپرستی در سوئد و نتایج تحقیق جدیدی در باره طرز تلقی درباره مهاجران اختصاص داشت که در آن فرشته احمدی، مهرداد درویش پور، چارلز وستین و بیلان عثمان شرکت داشتند.

نخست فرشته احمدی، پرفسور در جامعه شناسی از مدرسه عالی یوله به ارائه نتایج یک تحقیق ۱۰ ساله در میان بیش از ۷۰۰ نفر که ۱۰ درصد آنها خارجی تبار بوده اند، درباره طرز تلقی جامعه سوئد درباره مهاجران پرداخت که با همکاری دو همکار از دانشگاه اوپسالا تهیه شده است. این تحقیقات نشان دهنده مثبت تر شدن دیدگاه جامعه نسبت به مهاجران در حوزه اشتغال است. همچنین افراد دارای تجربه ارتباط با مهاجران، افراد مقیم در شهرهای بزرگ، جوانان، زنان و دارندگان تحصیلات عالی نظر مثبت تری نسبت به مهاجران داشته اند. این بدین معنی است که سالمندان، افراد فاقد تجربه رابطه با مهاجران، کومون های کوچک، مردان و افراد با تحصیلات پایین تر، طرز تلقی منفی تری نسبت به مهاجران نشان داده اند. نتایج این تحقیقات همچنین نشان می دهد نظر درباره پناهجویان، مسلمانان و قدرت تطبیق برخی "فرهنگ های دیگر" با سوئد منفی تر شده است. او اشاره کرد نتایج بررسی سال ۲۰۱۴ نشان دهنده آن است که اگرچه تنها بیش از ۷ درصد نظر "بسیار منفی" نسبت به مهاجران دارند، اما اگر دیگر نظرات منفی در مورد مهاجران را هم به آن اضافه کنیم، میزان مخالفت با مهاجران بسیار بیشتر و حتی بیش از یک سوم است. او اضافه کرد اروپا محوری یک مشکل دیرینه جوامع اروپایی است که حتی در میان احزاب چپ گرا نیز به چشم می خورد و این نقش مهمی در رشد خارجی ستیزی دارد. این پژوهشگر در عین حال از کم توجهی سیاستمداران سوئد به نتایج

تحقیقات آکادمیک در این زمینه انتقاد کرد و گفت این نتایج را باید جدی گرفت.

✖سپس مهرداد درویش پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه از مدرسه عالی ملاردالن به بررسی نتایج این تحقیق و مقایسه آن با دیگر تحقیقات پرداخت و گفت: این تحقیقات نشان دهنده قطبی شدن افکار عمومی در جامعه سوئد است. یعنی همزمان با رشد نژادپرستی، گرایش ضد نژادپرستی نیز عریان تر از گذشته شده، و نتایج انتخابات اروپا در سوئد نیز نشان دهنده همین روند است. همچنین این مساله که در سوئد هیچ حزبی به هیچ وجه حاضر به همکاری با حزب خارجی ستیز دمکرات های سوئد نیست، نشانگر قطبی بودن جامعه بین نژادپرستی و ضد نژادپرستی است. درویش پور اضافه کرد بین طرز تلقی و عمل مردم همیشه شکافی وجود دارد. مردم در نظر سنجی ها نسبت به مهاجران می توانند نظر مثبت تری داشته باشند اما در عمل رای ۱۳ درصدی حزب خارجی ستیز تنها یکی از نشانه های تفاوت در ابراز عقیده و عمل است. او تاکید کرد که رشد نژادپرستی در کل اروپا بر رشد این افکار در سوئد نیز تاثیر گذاشته و خارجی ستیزی را بیشتر رشد می دهد. همچنین او به تغییرات ساختاری در کشورهای صنعتی اروپا اشاره کرد که با روند جهانی شدن و شکل گیری اتحادیه اروپا، نوعی محافظه کاری ناسیونالیستی را به ویژه در میان کسانی که احساس می کنند به حاشیه پرتاب شده و نگران آینده و هویت خود هستند، رشد داده است. او اشاره کرد نارضایتی سیاسی از احزاب تثبیت شده که فاصله دیدگاه هایشان بسیار کاهش یافته زمینه رشد احزاب راست پوپولیست افراطی را فراهم آورده که تنها از خارجی ستیزی تغذیه نمی کنند. با این همه این محقق اضافه کرد نظر مثبت به مهاجرت و درعین حال منفی نسبت به پناهنده پذیری سوئد که در کل اروپا بالاترین رقم را نسبت به جمعیت به خود اختصاص می دهد، نشان دهنده این است که افکار عمومی در سوئد به مدل کانادا که کمتر پناهنده پذیرفته و بیشتر مهاجران تحصیل کرده و دارای تخصص و سرمایه را می پذیرد، نزدیک شده است. او اضافه کرد رشد اسلام گرایی سیاسی و دل نگرانی از به خطر افتادن حقوق زنان، کودکان و حقوق بشر باعث شده است نظر به "جامعه به شدت چند فرهنگی" منفی تر شود. درویش پور در آخر گفت که در اروپا و در سوئد برخی بر این باورند باید شعارهای احزاب خارجی ستیز را از آن خود کنند و در این راستا حتی با احزاب خارجی ستیز همکاری می کنند. برخی نیز همچون سوئد از ضرورت بایکوت و خودداری از هرگونه همکاری با احزاب خارجی ستیز سخن می گویند. اما واقعیت این است که هیچ یک از این روش ها نه در سوئد و نه در دیگر

کشورهای اروپایی نتوانسته جلوی رشد احزاب خارجی ستیز و نژادپرست را بگیرد. او در پایان اشاره کرد که یکی از مشکلات اصلی جامعه حاشیه نشینی مهاجران است که خود زمینه ساز رشد احزاب خارجی ستیز را فراهم کرده اند. هم از این رو می بایست با یک سیاست فعال ضد تبعیض به جای تخطئه یا تشویق چند فرهنگی بر افزایش مشارکت مهاجران در جامعه سرمایه گذاری کرد تا بدینوسیله خارجی ستیزی به عقب رانده شود.

✘ پرفسور چارلز وستین سخنان بعدی در پانل بود که گفت نظر سنجی ها معمولا با ارزیابی های خوش بینانه ای روبرو هستند، بیش از حرکت و یا تمرکز بر نتایج نظر سنجی ها درباره مهاجران باید به واقعیت رای ۱۳ درصدی حزب خارجی ستیز جامعه توجه کرد تا مینا قرار گیرد؛ امری که به شدت نگران کننده است. این پژوهشگر که رئیس پیشین بخش تحقیقات مهاجران در سوئد است اضافه کرد رای بالای احزاب خارجی ستیز در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی نشان گر آن است که در اعماق جامعه پدیده ای در حال جریان است که سیاستمداران و محققان موفق به پیش بینی و فهم آن نشده اند. او از بازجویی یکی از زنان رومر در سوئد سخن گفت که مسئولان یک فروشگاه وی را به اتهام دزدی در جلوی چشم دیگران ناگزیز از برهنه شدن کرده و در حالیکه او دزدی هم نکرده بود صدای هیچ کس در برابر این برخورد تحقیر آمیز و نژادپرستانه در نیامد. وستین اضافه کرد این که حزب خارجی ستیز دمکرات های سوئد در انتخابات کمونی رای پایین تری نسبت به انتخابات پارلمانی آورده ، شاید ناشی از آن است که رای در کومونها تاثیری بر موضع گیری در باره اتحادیه اروپا ندارد، حال آن که رای در پارلمان درباره تنظیم سیاست در اتحادیه اروپا تاثیر می گذارد. از این رو بسیاری از منتقدان سیاست اتحادیه اروپا ممکن است به این حزب در انتخابات پارلمانی رای داده باشند، اما در حوزه کومون ها به احزاب دیگر رای داده باشند. او سیاست همکاری با احزاب خارجی ستیز را یکسره رد کرد، اما گفت که باید با آنها دیالوگ برقرار کرد.

سخنران آخر بیلان عثمان از مسئولان نشریه ضد نژادپرستی اکسپو بود که ضمن تاکید بر ضرورت برخورد فعال با طرفداران احزاب خارجی ستیز تاکید کرد مسئله آموزش علیه نژادپرستی مهم است که باید به آن اهمیت داد. او گفت که حتما باید با هواداران این حزب گفتگو کرد و نتیجه بایکوت را معکوس دانست، گرچه همکاری با آنها را نیز رد کرد. او بر مساله قطبی شدن جامعه سوئد تاکید و اضافه کرد انگیزه

در سوریه چه می‌گذرد؟

Bitte Hammargren

ترجمه: طیفور بطحائی



جمعیت: ۲۲ میلیون. ۹۰٪ عرب و ۱۰٪ کرد. اکثریت با سنی‌هاست. ۴۰٪ بی‌اتنیکها و آیین‌هایی تعلق دارند که در اقلیت هستند. عرب‌های علوی (شاخه‌ای از مذهب شیعه) ۱۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. قبل از جنگ بی‌همین اندازه مسیحی وجود داشت مذاهب و اتنیکها ترکیبی هستند از اسماعیلی، دروزی، ارمنی، آشوری، ارتودوکس یونانی، ترکمن و چرکس.

سوریه در سال ۲۰۱۱ میلادی (Gulfen) "Bitte Hammargren" توسط این نویسنده در سال ۲۰۱۱ میلادی در کتاب "سوریه: از آشوب تا امید" به چاپ رسید. این کتاب به بررسی وضعیت سوریه در سال ۲۰۱۱ میلادی می‌پردازد و به بررسی نقش‌های مختلف در این کشور می‌پردازد. این کتاب به بررسی نقش‌های مختلف در این کشور می‌پردازد. این کتاب به بررسی نقش‌های مختلف در این کشور می‌پردازد.

سوریه در تسخیر سلفیها

در یک نگاه

- جمعیت: ۲۲ میلیون. ۹۰٪ عرب و ۱۰٪ کرد. اکثریت با سنی‌هاست. ۴۰٪ بی‌اتنیکها و آیین‌هایی تعلق دارند که در اقلیت هستند. عرب‌های علوی (شاخه‌ای از مذهب شیعه) ۱۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. قبل از جنگ بی‌همین اندازه مسیحی وجود داشت مذاهب و اتنیکها ترکیبی هستند از اسماعیلی، دروزی، ارمنی، آشوری، ارتودوکس یونانی، ترکمن و چرکس. جنگ موجب آوار شدن ۹.۵ میلیون (تقریباً ۴۰٪) بی‌کشورهای همسایه و در کشور خودشان شد.

- رئیس دولت: بشار اسد، رهبر حزب بعث. قبیل اسد از ۱۹۷۰ که حافظ اسد با کودتا حکومت را به دست گرفت، بر سوریه حکمرانی می‌کنند.

- جنگ داخلی: پانزدهم مارس ۲۰۱۱ تظاهرات صلح آمیزی در درعا صورت گرفت. سپس جوانان کم سن و سال که علیه حکومت شعار می‌دادند،

دستگیر و مورد شکنج قرار گرفتند. تظاهرات ادامه یافت. رژیم اسد با خشونت با آن برخورد کرد. نظامی‌هایی که ارتش را رها کرده بودند، ارتش آزاد سوریه را تشکیل دادند. طولی نکشید هزاران نفر مسلح از گروه‌های مختلف پیدا شدند. شورشی‌ها بیشتر از جانب عربستان، قطر و ترکیه حمایت می‌شدند. گروه‌های جهادی امثال داعش از طرف شبه‌جزیره عربی تغذیه می‌شدند. داعش در پی تاسیس خلافت اسلامی است. یک رژیم افراطی سنی که مرزهای دولت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد. دولت‌های روسیه، ایران، عراق و حزب‌الله لبنان از بشار اسد پشتیبانی می‌کنند. جنگ تا ماه پنجم ۲۰۱۴ به قیمت جان ۱۵۰ هزار نفر تمام شد است. بلندی‌های جولان توسط اسرائیل اشغال شد است.

سوریه و عراق در میانه تضاد شدید عربستان و ایران قرار گرفتند. مبارزه‌ای برای سیادت بر منطقه همراه با تعصب مذهبی. ایران و عربستان هر دو حکومت‌های مذهبی خداسالار دارند، اما با مذاهب جداگان. عربستان سنی و هابی است در حالی که ایران شیعه دوازده امامی است. مذهبی که در کشورهای دیگر عربی هم کم و بیش وجود دارد. ده‌ها سال این دو قدرت منطقه‌ای به صورت نیابتی باهم جنگیدند. منافعشان در لبنان، بحرین، یمن و عراق باهم رو در روست. گاه در مصاف سیاسی و گاه در برخوردهای نظامی از طریق جنگ نیابتی در مقابل همدیگر ایستادند.

عربستان روابطش را با اسد، متحد ایران، قطع کرد است و در عراق سفیر ندارد. نوری‌المالکی شیعه متحد ایران، زمام امور را به دست دارد. [بعد از نوشتن این کتاب نوری مالکی جایش را به عبادی، نفر دیگری از حزب‌الدعوه داد است. اما مسئله همان است که بود.]

سنی‌های عراق مالکی را یک متعصب انحصارگر شیعه می‌دانند، اما عربستان هم کمتر متعصب نیست. عربستان به‌طور رسمی بیشتر شورشی‌های میانه‌رو را پشتیبانی می‌کند، اما شواهد زیادی وجود دارد که عربستان به‌طور غیررسمی و مخفیانه گروه‌های جهادی مانند النصر و داعش را تقویت کرده است.

زمانی که در ژوئیه ۲۰۱۴ داعش با حمله‌ای برق‌آسا دومین شهر عراق را اشغال کرد، رقابت بین ایران و عربستان شدیدتر شد. حمله برنامه‌ریزی شده داعش تنها چند روز بعد از انتخابات در عراق صورت گرفت که در آن مالکی دوباره انتخاب شد. این اتفاق در رابطه با عراق می‌تواند چنین تلقی شود که نقش سیاسی خاورمیانه باید تغییر کند. زمانی که موصل و تکریت به دست داعش افتاد، کردها هم کنترل

شهر نفتی کرکوک را به دست گرفتند و در بخش خودمختار شمال عراق، کردستان جنوبی، جشن گرفتند. این پیروزی داعش به دست نمی‌آمد اگر آن‌ها ابتدا موقعیت خود را در سوریه تحکیم نمی‌کردند. به همان اندازه امکان نداشت اگر از پشتیبانی عشیرهای محلی سنی و ارتش مخفی شد به صدام برخوردار نبودند. فرماندهان ارتش عراق اولین کسانی بودند که لباسهای نظامی‌شان را درآوردند و فرار کردند. سربازها هم دنباله روی کردند. اسلحه‌های ارتش فراری به دست جهادی‌ها افتاد.

سازمان‌های امنیتی دنیا در رختخواب غافلگیر شدند، هنگامی که خبر خالی کردن بانک مرکزی موصل پخش شد. آن‌ها به ۴۰۰ هزار دلار دست یافتند و این داعش را به ثروتمندترین گروه تروریستی جهان تبدیل کرد. هم‌زمان تانک و سلاح‌های سنگین دیگر را به دست آوردند و با این سلاح‌ها و دو هلیکوپتر به طرف نقاط دیگر عراق هجوم بردند. با تفکر وهابی در موصل قوانین تازه برقرار کردند. مصرف سیگار و الکل ممنوع شد. جزای دزدی بریدن دست شد. وقت نماز باید رعایت شود. زن‌ها باید یا در خانه بمانند، یا اگر بیرون می‌آیند عباي سرتا به پا و نقاب بزنند. روی پل دجله پارچه سیاهی آویزان شد که این احکام بر آن نوشته شد بود. در ویدئو کلیپی که در یوتوب گذاشته شد بود اظهار می‌شد که هرکس مانند داعش زندگی نکند، سزایش مرگ است.

این شبخ پیشتر در شهر رق سوریه که قبلا به دست داعش افتاد بود، دید شد بود.

داعش مرزهایی مندرج در قرارداد "سایس- پیکو" که مابین انگلیس و فرانسه منعقد شد است را به رسمیت نمی‌شناسد. آن‌ها در واقع مرز عراق و سوریه را قبل از گرفتن موصل و تکریت (زادگاه صدام) شکست بودند. داعش پیش از آن بر منابع نفت و آب شمال سوریه حاکم شد بود. حال با امکانات تازه ای که به دست آورد بود، می‌توانست به بخش‌های دیگری از سوریه دست یابد. به این صورت داعش به هدف اصلی خود نزدیک شد: تشکیل خلافت اسلامی. نوعی دولت مطابق با دید بسیار تندروان از اسلام.

آنان در عراق با باقیمانده حزب بعث متحد شد بودند. در واقع این همکاری مخفی پس از اشغال عراق و سرنگونی صدام در ۲۰۰۳ به وجود آمد. در این اتحاد شخص کلیدی عزت‌الدوری ژنرال و معاون صدام بود. عزت‌الدوری با سازمان چند ملیتی اخوان المسلمین و نقش بندی که خود ارتش جداگان دارد، همکاری می‌کند.

داعش سنی‌های معتدل و شیعه‌ها را منافق می‌داند و بر اساس تفکر وهابی این اشخاص سزایشان مرگ است. داعش سربازهای شیعه را "صفوی" می‌نامد. اصطلاح تحقیر کننده‌ای برای شیعه‌های قدیمی ایران. یکی از سخن‌گویان نشان محل‌های مقدس شیعیان در کربلا و نجف را تهدید کرد. شیعه‌ها عرق سرد کردند و به یاد قتل‌عام توسط وهابی‌ها در سال ۱۸۰۲ در کربلا افتادند. جهادی‌ها می‌خواستند به طرف بغداد بروند، آیت‌الله بزرگ شیعه‌ها علی سیستانی هواداران خود را به مسلح شدن تشویق کرد. رئیس‌جمهور ایران روحانی نیز از در مبارزه علیه تروریسم به مالکی قول کمک داد و افزود با آمریکا همکاری کنید اگر دیدید که آمریکا با تروریست‌ها در عراق و جاهای دیگر برخورد می‌کند.

باراک اوباما بین دو صندلی گیر افتاد. از طرفی در عراق از مالکی (متحد ایران) پشتیبانی کرد و از طرف دیگر در سوریه جانب نیروهای مخالف ایران را می‌گرفت. اگر نیروهایش را علیه داعش به کار گیرد، متحدش عربستان را ناراضی می‌کند. کدام صندلی را می‌بایست انتخاب کند. بعد از عوض شدن بازی در خاورمیانه و پیشروی سریع داعش شکاف بین ایران و عربستان عمیق‌تر شد.

به گفته "دیاب سریا" سردبیر روزنامه‌ای که از مخالفین اسد حمایت می‌کند: این جنگ پر از تعصب، شدیدتر خواهد شد. او خود سال‌ها در زندان مخفی امنیتی سیدانیا در شمال دمشق زندانی بود است. او که یک مخالف سکولار رژیم بود با اسلامیت‌هایی که در ۲۰۰۸ در زندان شورش کردند هم‌زندانی بود است. او معتقد است که داعش استعداد بنیان‌گذاری خلافت را در بخشی از سوریه و عراق دارد، اما او باور ندارد که سنی‌ها بتوانند بر بغداد چیرگی شوند.

سئوال‌های دیگری هم مطرح است: آیا عربستان که به‌طور رسمی مهر تروریستی به داعش و النصر زد است، جهادی‌ها را علیه ایران و سوریه و عراق همانند خط دفاعی به کار خواهد برد؟ جواب سریا یک آری نامطمئن است.

- عربستان دو نفع در این رابطه دارد. یکی این‌که داعش را علیه ایران و متحدانش به کار ببرد و دیگر این‌که تروریست در داخل مملکت خودش نخواهد داشت.

به‌طور رسمی عربستان اجازه سفر به جهادی‌ها نمی‌دهد، اما بر اساس آمار وزارت کشور عربستان ۱۲۰۰ نفر اهل سعودی به گروه‌های مخالف در سوریه پیوسته‌اند. برخی این شمار را بیشتر می‌دانند. من در سفر

بهار ۲۰۱۴ به عربستان، با کسی صحبت می‌کردم که می‌گفت کسانی را
شخصاً می‌شناسد که در جهاد سوریه کشته شدند.

در مارس ۲۰۱۴ "مانی بن ناصر المانی" حقوق‌دان سعودی اعلام کرد که
به داعش پیوسته است. یکی از رابط‌های من تاکید کرد که این شخص
پیشتر مشاور شاهزاده‌های سعودی بود است.
شخص با اطلاع دیگری اظهار می‌کرد که ریاض به شرط شرکت در جهاد
سوریه، زندانی‌ها را بخشید است.

یکی از منتقدان رژیم عربستان می‌گوید: ما اسامی تعدادی از
زندانی‌های آزاد شده را داریم. رژیم سعودی اجازه می‌دهد این اتفاق
بیافتد. آن‌ها یا در سوریه از بین می‌روند یا به عنوان عامل تهدید
خود را نشان می‌دهند.

پژوهشگر تبعیدی سعودی "مداوی الرشید" می‌گوید که ارتباط پادشاهی
سعودی و جهادی‌ها یک امر کاملاً طبیعی است. ما از طریق کانال‌های
رسمی می‌دانیم که عربستان سعودی تصمیم گرفت که به شورشیان مخالف
رژیم سوریه اسلحه بدهد. من فکر می‌کنم جهادی‌ها و رژیم سعودی درهم
بافتند. آن‌ها همدیگر را خوب می‌شناسند. دولت سعودی خود
بر اساس ایدئولوژی جهادیسیم بنیان‌گذاری شده است. برای رژیم دشوار
است با بنیاد ایدئولوژی خودش مبارزه کند. جهاد همیشه بخشی از
تفکر اسلامی بود است.

او اضافه می‌کند: "جنگ علیه ترور" که بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ توسط
اداره بوش اعلام شد، باد به آتش جهادیسیم بود. توقیف‌های غیرقانونی
توسط آمریکا، زندان گوانتانامو و دیگر زندان‌های مخفی عکس‌العمل
به وجود آورد. بوش می‌خواست با تفکر جهادیسیم مبارزه کند بدون این‌که
بفهمد که چرا این همه به طرف جهادیسیم کشیده می‌شوند. زمین جهادیسیم
در این‌همه بی‌عدالتی است که در بر مسلمانان دنیا می‌رود.
سرمایه‌هایشان را غارت می‌کنند، فلسطینی‌ها را تحقیر می‌کنند،
قربانیان بمباران‌های کور در یمن و افغانستان و...

در زندان آمریایی گوانتانامو ۱۳۳ سعودی وجود داشت. بیشترین تعداد
از یک کشور در جنگ آمریکا علیه ترور.

کسانی این را با کار شاهزاده بندر رئیس سرویس مخفی عربستان
مقایسه می‌کنند که در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۴ سفیر عربستان در آمریکا
بود و جهادی‌ها را در افغانستان پشتیبانی می‌کرد.

مداوی می‌گوید: در سوریه چپ می‌گذرد فقط سازمان امنیت سوریه می‌داند. ما فقط می‌دانیم که دولت سعودی با جهادی‌ها رابط دارد و سوریه هم برایش بسیار مهم است.

تفاوت‌هایی بین داعش و النصر وجود دارد. النصر توسط شخصی به نام محمد الجولانی رهبری می‌شود که سوریه‌ای است. داعش را ابوبکر بغدادی رهبری می‌کند که عراقی است. این دو گروه در شمال شرقی سوریه با هم درگیر شدند. امیر داعش رهبر القاعد "ایمن زواهری" را هم به مبارزه طلبید است.

برای سازمان حقوق بشر سوریه هر دو گروه افراطی هستند. اما از درعا تا الپیو در شمال، مردم معمولی النصر را راحت‌تر می‌پذیرند چون که افراد این گروه سوریه‌ای هستند و به مردم عادی به یک چشم نگاه می‌کنند.

محمد عبداله از چهره‌های شناخته شده مخالف می‌گوید: النصر اجازه می‌دهد روزنامه نگارها و سازمان‌های انسانی دوست کارشان را انجام دهند و آنها را کافر خطاب نمی‌کنند.

برادر و پدر عبداله در زندان رژیم اسد بودند و او خود پناهنده لبنان است. امروز او سازمان مرکز حقوقی سوریه در واشنگتن را اداره می‌کند.

- داعش روزنامه نگارها را گروگان می‌گیرد، به دکترهایی که می‌خواهند به زخمی‌ها حتی در جبهه کمک کنند مانند طعم نگاه می‌کند.

عبداله از دیدن وحشیگری و سربریدن‌های داعش برای ترساندن دیگران، بسیار ناراحت بود. او با بغض در گلو از ویدئوی دست بردن در انظار عموم حرف می‌زد. "مرا به یاد سزای بدنی در سعودی می‌اندازد" محمد عبداله از النصر دفاع نمی‌کند

- اما آنها زیرک‌تر از داعش بودند که با مردم عادی کار نداشتند و سعی نکردند تغییرات بسیار عمیق در نحوه زندگی مردم به وجود بیاورند. آنها می‌خواهند قدم به قدم جلو بروند. در درازمدت النصر می‌تواند خطرناک‌تر باشد، چون می‌خواهد خودش را برای مردم عادی معقول جلوه دهد. در حالی که داعش اصلاً مردم برایش مهم نیستند. در نهایت النصر یک گروه نظامی، مذهبی، ایدئولوژیک است.

دیاب سریا سردبیر روزنامه و متخصص جهادیسلم می‌گوید: شرایط در

سوریه و عراق می‌تواند منجر به نزدیک شدن این دو گروه به همدیگر شود برای مبارزه علیه ایران و متحدانش. اما باور نمی‌کنم که زیر چتر یک رهبری جمع شوند.

جهادیه‌ها زمین ناهمواری را صاحب شدند

ابتدا در میان مخالفان سوریه جهادیه دیدن نمی‌شد. زمانی که تظاهرات مارس ۲۰۱۱ شروع شد، کسی این حرف‌ها را جدی نگرفت که می‌گفت مخالفان تروریست هستند. حتی آن وقتی که ارتش آزاد برای دفاع از دهات و محله‌هایی که بیرحمانه مورد بمباران رژیم اسد قرار می‌گرفت، تشکیل شد، باز هم این حرف‌ها را جدی نرسید. بعدها در تابستان ۲۰۱۲ جهادیه‌ها این زمین ناهموار را صاحب شدند. وقتی که عکس سربریدن‌هایشان پخش شد، دید در مورد مخالفان تغییر کرد. سازمان‌های امنیتی اروپا گزارش‌هایی حاوی رفتن جوانان اروپایی به صفوف القاعده یا آن‌چه که تکفیری خوانده می‌شدند، به دستشان رسید.

مخالفین اسد همانند دپارتمان آمریکا اظهار می‌کردند که رژیم اسد جهادیه‌ها را تشویق می‌کند. می‌شد فکر کرد که این پارادوکس وجود داشت. چون بعد از اشغال عراق توسط آمریکا در ۲۰۰۳ سوریه جهادیه‌های سنی را به همسایه شرقی می‌فرستاد که با نیروی آمریکایی و متحدانش بجنگند. اما بزودی بومرنگ برگشت و به صورت داعش به سوریه برگشتند.

مدارک کافی در دست است که سوریه محل تجمع جهادیه‌های خارجی بود که می‌خواستند به عراق بروند. این ارتباطها خمیرمایه وجود آمدن سازمان‌های تروریستی بود که مردم سوریه را مورد حمله قرار داد.

آنهایی که عینک فرقه‌گرایی به چشم داشتند، صدام حسین را مانند نمایندگانی مسلمانان سنی می‌دیدند که ابتدا به ایران شیعه حمله کرد و بعد برای جبران قرض‌هایش کویت را اشغال کرد. اما آنهایی که عینک سوری به چشم داشتند نقش بوش رئیس‌جمهور آمریکا را می‌دیدند که در پی تغییر نقش خاورمیانه است. اگر آمریکا توانست صدام را سرنگون کند، رژیم اسد هدف بعدی خواهد بود - تئوری دومینو- بوش سوریه را در لیست قدرت‌های شیطان‌ی خویش قرار داد بود.

حزب بعث عراق و سوریه یک آبشخور دارند، هر دو دارای ایدئولوژی پان عربیست هستند، اما در پس حرف‌های ظاهری هر دو به دنبال حفظ رژیم‌هایشان بودند. اغلب رقابت سختی باهم داشتند. هر دو رژیم جزو اقلیت‌های سرزمینشان بودند. علوی‌های شیعه که خانواده اسد از

آن‌هاست در اقلیت هستند و اکثریت سنی هستند. در عراق سنی‌ها اقلیت‌اند و شیعه‌ها اکثریت. اقلیت بزرگ کرد هم در شمال عراق وجود دارد.

در ۲۰۰۳ بشار اسد هنوز چهل ساله نشد [طبق قانون اساسی سوریه] رئیس‌جمهور میبایست چهل ساله باشد. بخاطر بشار اسد ۳۷ ساله، قانون اساسی را تغییر دادند [۳۷ سال- م] پشت سر این رئیس‌جمهور جوان یک قبیل [مافیایی] قرار داشت که سهم شیر را از اقتصاد می‌بردند. سازمان امنیت هم فقط در حال سرکوب دگراندیشان بود. عموزاد [رئیس‌جمهور] "رامی مخلوف" ۶۰٪ اقتصاد سوریه را در دست دارد. نفت و گاز، بانک‌ها، تلفن، هواپیمایی و شرکت‌های خان [سازی] هم در انحصار اوست. اگر اسد سرنگون شود، قوم و اقربا این امکانات را از دست می‌دهند. سر باید سلامت باشد. البته آن‌ها خاطر [تبعیض و فشار علی] خودشان در زمان عثمانی‌ها را از یاد نبرد [اند].

جنگ سال ۲۰۰۳ را [برای اسد باز کرد] سربازهای سنی را مانند جهادی برای جنگ [عراق] بفرستد. و شیخ احمد کفتارو مفتی دمشق در پشتیبانی از جهادی‌ها فتوا داد که سوری‌ها باید در عراق بجنگند. این مفتی ۹۲ ساله [حمل] انتحاری علی [نیروهای آمریکایی و انگلیسی] را مجاز دانست.

رابط [عراق ۲۰۰۳ با سوریه ۲۰۱۳]

چند سال بعد تعداد زیادی از جهادی‌هایی که در عراق جنگید بودند [زندان امنیتی "سیدانی" در سوریه] افتادند. زمانی که تظاهرات در ۲۰۱۱ علی [اسد] شروع شد، صدها زندانی امنیتی آزاد شدند. در میان آن‌ها کسان خطرناکی وجود داشتند که در ۲۰۰۸ در زندان سورش [کرد] بودند. "بسام الکواتی" که در بخش صلح سازمان اتحاد ملی کار می‌کند نظرش این است که:

- تعداد زیادی از جنایت‌کاران و اسلامی‌هایی که رژیم اسد آزادشان کرد، قبلا تعلیم یافت بودند و [عراق] فرستاد شد بودند. در یک توافق با آمریکا [زندان‌های سوریه] فرستاد شدند. بخشی از این‌ها قبلا با سازمان امنیت سوریه در تماس بودند، در حالی که بقیه فقط ارتجاعی بودند، اما رژیم می‌دانست چگونه با آن‌ها معامله کند.

رژیم در حالی که تظاهر کنند [های صلح‌جو] را شکار می‌کرد و [زندان] می‌انداخت و شکنج می‌کرد، زندانی‌های خطرناک را آزاد می‌کرد

“دیاسریا” که خودش از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ در زندان بود است می‌گوید:

- رژیم ۹۰۰ زندانی را از سیدانیی آزاد کرد که بیشترشان سلفی بودند. هم نام‌های شناختی شد نیستند، اما اغلبشان مسئول بخش‌هایی شدند و از آن زمان به بعد جنگ پرداختند. تعداد زیادی به النصر پیوستند. بقیه مقام‌هایی در دادگاه‌های شریعت در آلیو گرفتند. سلسله مراتب قاضی‌های شرع برحسب سال‌هایی است که در زندان بودند.

“ابو محمد جولانی” رهبر النصر هم شامل بخشش شد بود، اما معلوم نیست او در زندان سیدانیی بود باشد، چون هویت واقعی‌اش معلوم نیست.

“زهرا نلوش” یکی از چهره‌های قوی شورشی که فرمانده ارتش اسلام است نیز در بین آزادشدگان بود. قدرت او ناشی از مرکز اسلامی قطر است که خارج از ارتش آزاد سوریه عمل می‌کند. نلوش پسر یک قاضی اسلامی است که در عربستان مسکن دارد. سریا می‌گوید: او در زندان هم ژست رهبرها را داشت.

بسام الکواتی می‌گوید: داعش بعد از آزاد شدن زندانی‌ها شروع به برپایی مقرهایی در شمال سوریه کرد.

منشاء تفکر داعش و النصر در سلفیسم عربستان سعودی است. در غرب ابتدا تنها النصر مورد توجه قرار گرفت و توسط آمریکا مهر تروریست خورد.

یک سیاسی کرد به نام “عبدالکریم عمر” نمایندگی بخش خودمدیریت شمال سوریه (رژئاوا) که او سخنگوی برون مرزی آن است، مورد حملات انتحاری داعش قرار گرفت. حملات کنندگان هدفش را اشتباه گرفت. محافظ همراهِ او کشته شد. او می‌گوید:

- ما بین سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۴ ششصد نفر در حملات داعش از دست دادیم. ما صدها حملات انتحاری را خنثی کردیم. هم دستگیرشدگان غیر سوریه‌ای بودند. یک تعداد اروپایی هم بودند، بعضی‌ها کرد عراق بودند. تروریسم هیچ مذهب و مرزی نمی‌شناسد.

به‌راستی انداختن یک حرکت شورشی پول لازم دارد. گروه‌های سلفی ابتدا نقاط استراتژیک مرزی و منابع نفت و آب را هدف قرار دادند.

بسام که خود در بخش انرژی کار کرد است شرح می‌دهد که چگونه

النصر] منابع نفت دیرالزور در شمال شرقی سوریه] را ب] کنترل خود درآورد.

- آنها لول]های نفت بر رژیم را کنترل می‌کنند. رژیم برای دریافت نفت ب] آنها پول می‌دهد. این لول]ها نفت را ب] پالایشگا]های رژیم می‌رسانند و از آنجا ب] بنادر فرستاد] می‌شود. شورش‌ها می‌توانند جریان نفت را قطع کنند، اما آنها در ازای پول اجاز] می‌دهند تولید ادام] پیدا کند.

معامل] بین رژیم و مردم مناطق زیر سلط] مخالفانش ادام] دارد. کسانی‌ک] از خارج پول برای خویشاوندانشان ب] این مناطق می‌فرستند، دلار می‌فرستند. آنها برای تبدیل دلار ب] پوند سوریه]ای رابط‌هایی در رژیم دارند ک] پول سوریه]ای در دست آنهاست. ب] این صورت گرچ] داعش در ۲۰۱۳ پرچم سیاهش را در "رق]" برافراشت، اما کارمندان هنوز می‌توانند حقوقشان را از دمشق دریافت کنند.

"کواتی" می‌گوید: کسانی هستند ک] از رق] ب] دمشق می‌روند، حقوق کارمندان را می‌گیرند و در محافظت رژیم و سپس داعش باز می‌گردند.

"لینا خطیب" رئیس رسانه]ها در بیروت تایید می‌کند ک] معامل] بین رژیم اسد و النصر] و داعش در مورد خرید نفت خام برای پالایشگا] حمس و بنیاس برقرار است. جنگ تولید نفت را متوقف نکرد] است. بنزین ارزان سوریه] از طریق رودخان] اوروں ب] ترکیه] قاچاق می‌شود. یا از طریق کو]ها ب] لبنان می‌آید.

این قاچاق کردن در حالی است ک] مردم سوریه] نفت برای پختن غذا یا گرم کردن چادرهایشان در برف و سرما ندارند.

مردم عادی سوریه] بین چکش و سندان گیر کرد]اند. در کاف]ای در آکسارای استانبول، جایی ک] پناهند]ها از هر کشوری در آنجا می‌ولند، با مرد واقع‌بینی آشنا شدم. او می‌گوید:

- هیچ‌کس نمی‌خواهد زندگیش را در ارتش رسمی اسد ب] خطر بیاندازد یا برای گروهی بجنگد ک] ب] آن اعتقاد ندارد.

هدف او و آن‌های دیگر این بود ک] را] خطرناک رفتن ب] اروپا را انتخاب کنند، بخصوص ب] سوئد. یکی از آنها خود قاچاقچی آدم شد] بود ک] بتواند پول سفرش را تهیه] کند.

ب] نظر این مرد علت شکست انقلاب عدم دخالت غرب، پشتیبانی روسیه] از

اسد، رقابت کشورهای خلیج و قرارگرفتن جهادی‌ها در نک پیکان مبارز بود. همچون درسی از مبارز بوسنیایی‌ها در ۱۹۹۰. آنها نمی‌خواستند جهادی‌های خارجی در سوریه دخالت کنند. آنها فقط درد را بیشتر می‌کنند، اما موجی از این‌ها آمدند. از عراق، از لیبی، یمن، سومالی، عربستان سعودی، چین، مصر، بالکان و کشورهای بازار مشترک اروپا. بیشتر این خارجی‌ها ب داعش پیوستند.

چگونه کسی خرج جهادیه‌ها را می‌دهد؟

بر اساس گفته‌های وزارت خارج آمریکا اشخاص غیر دولتی در شبه‌جزیره عربستان خرج تروریست‌های سنی در سوریه را می‌دهند. داعش و النصر از این طریق ب میلیون‌ها دلار دست پیدا کردند. حواله‌ها از طریق قطر و کویت جا ب جا می‌شوند. دو دلیل برای این پشتیبانی کویت وجود دارد. یکی این که قانون جا ب جا ب جایی پول در کویت آسانگیرانه‌تر از عربستان سعودی است.

بنا ب اظهار "کارنگی انداومننت برای صلح بین‌الملل" اعضاء مجلس و قاضی‌های کویت یک محل ب نام دیوانی جهت فرستادن حواله‌ها باز کردند.

گزارش وزارت خارج آمریکا در باره تروریسم هیچ اشاره‌ای ب کمک‌های دولتی عربستان ندارد. عربستان ب طور رسمی ب سلفی‌های سوریه کمک نمی‌کند، اما بسیاری از آگاهان که من در پایتخت‌های کشورهای عربی با آنها صحبت کردم، می‌گویند که عربستان ب ثروتمندان اجازه می‌دهد که ب سلفی‌ها کمک‌های مالی برسانند، ب امید این که آنها حزب‌الله لبنان، رژیم سوریه، ایران و مالکی را در عراق را از پای درآورند.

"لینا خطیب" از کارنگی اشاره می‌کند که در میان کمک‌کنندگان ب داعش شاهزاده‌های میلیاردر شبه‌جزیره عربی وجود دارند که اغلب نماینده دولت خودشان نیستند.

یک مامور سیاسی سوریه‌ای که خواست نامش فاش شود می‌گوید: دست ایران شیعه از طریق بغداد ب رژیم علوی سوریه و از آنجا ب حزب‌الله لبنان می‌رسد. و این مشکل اصلی عربستان است. ب همین خاطر عربستان از بودن داعش در سوریه و عراق سود می‌برد.

- سعودی نمی‌تواند ب طور رسمی از سلفی‌ها پشتیبانی کند، اما وقتی که ثروتمندهای عربستان برای آنها پول می‌فرستند، چشم پوشی می‌کند.

دولت عربستان جرات مقابل با وهابی‌ها را ندارد.

فهرست ترور عربستان سعودی

در مارس ۲۰۱۴ عربستان النصر را به عنوان تروریست شناخت. این کار درست قبل از دیدار اوباما از عربستان انجام گرفت. یک نوع نشان دادن رقابت با قطر. ناظران می‌گویند که قطر و ترکیه جبهه النصر را، زمانی که به شمال شرقی سوریه حمله کردند و شهر مرزی قصاب را در سال چهارم گرفتند، پشتیبانی کردند. قطر با این پشتیبانی می‌خواست به عربستان نشان دهد که او توان بیشتری در آلبو دارد.

یک ناظر سوری می‌گوید: رقابت قطر و سعودی شورش‌ها را ضعیف کرد.

در بهار ۲۰۱۴ گروه‌های شورش در آلبو نمی‌خواستند بیش از آن آلت دست عربستان باشند.

یک منبع اظهار می‌دارد که ما به قطر نیاز داریم چون به اسلحه احتیاج داریم، اما قطر به گروه‌های بیشتری در سوریه نیاز دارد. وگرنه در مبارزه اش با ایران و سوریه شکست خواهد خورد.

عربستان سعودی با فراخواندن جهادی‌ها از سوریه، خطر کرد. در بهار ۲۰۱۴ ریاض به جنگجویان سعودی در جبهه النصر و داعش اخطار کرد که دو هفته وقت دارند برگردند و خودشان را معرفی کنند وگرنه زندان از سه تا بیست سال در انتظارشان خواهد بود.

عربستان اخوان المسلمین را هم در فهرست ترور قرار داد که ضربه‌ای به قطر بود. بخش سوری اخوان که بزرگترین سازمان سوری در جبهه ملی سوریه SNC است از تکفیر مستثنی شد. اخوان سوری برای خشنود کردن عربستان از شخص مورد علاقه ریاض در جبهه ملی "احمد جربا" پشتیبانی کرد. اما او رهبر ضعیفی بود.

دخالت کشورهای خلیج

هرچقدر مجادله بیشتر طول بکشد و مردم سوریه بیشتر احساس تسلط خارجی کنند، دخالت و تسلط کشورهای حاشیه خلیج یا اشخاص دارا بر رهبران جنگ بیشتر خواهد شد.

عربستان سعودی یک شیوه برای مسلح کردن دارد. مرکزی در عمان وجود دارد به نام (clearing house) که در آنجا آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌توانند بر تقسیم اسلحه نظارت کنند و بدانند که چه اسلحه‌ای به

دست کدام گروه می‌رسد. اردن انکار می‌کند که از مرزهایش برای بردن اسلحه جهت مخالفین سوریه استفاده می‌شود. اما دیپلمات‌ها معتقدند که اردن علاقه دارد اسلحه سنگین برای مخالفین میان‌رو فرستاده شود.

در فوریه ۲۰۱۳ در کویت سیتی من از شاهزاده "تورکی الفیصل" رئیس پیشین سازمان امنیت عربستان شنیدم که برای فرستادن اسلحه پیشرفت جهت ارتش آزاد سوریه، بدون این‌که به دست جهادی‌ها بیافتد، دلیل می‌آورد که اسلحه‌های پیشرفت کنترل از راه دور دارند. یک سال بعد، شورش‌ها توسط سازمان ملل در درعا اسلحه آمریکایی دریافت کردند، اما بدون ضد هوایی، چیزی که آنها درخواست کردند بودند. به هر حال این موجب شد که گروه‌های شورشی برای اولین بار باهم متحد شوند و موفق شدند چند شهر کوچک اطراف درعا را تصرف کنند. رژیم نمی‌تواند مخالفین را درعا سرکوب کند. در آنجا روابط محکمی بین عشایر وجود دارد. یک عشیره ۳۰ هزار عضو دارد، دیگری ۸۰ هزار. در درعا داعش وجود ندارد. یک پسر شهری می‌گفت: عشیره‌ها هیچ وقت اجازه نمی‌دهند.

زیر پرچم سیا و القاعد

در طول مرزهای طولانی ترکیه با سوریه مامورهای جلب عضو با جیب‌های پر از پول، می‌گردند. مامور داعش هم هست. آنها مردان خارجی جوان را شکار می‌کنند تا گوشت دم توپ جنگ یا قربانی حمله انتحاری باشند.

در مقایسه با جذب جنگجو در افغانستان در ۱۹۸۰ یا سال ۲۰۰۰ در عراق، جلب و جذب خارجی‌ها به سوریه آسان‌تر است.

سلیمان شیخ رئیس مرکز بروکینگ در دوحه می‌گوید: در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۲ بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر جنگجوی خارجی به افغانستان رفت. در مدت ۱۸ ماه به همین اندازه جذب جنگ سوریه شد. آنها هم جهادی نیستند. برخی در عراق بودند و تا اندازه‌ای معتدل شدند. در مناطق زیردستان به کارهای کنترل اجتماعی می‌پردازند.

در پائیز ۲۰۱۳ از حدود ۱۵۰۰ جنگجوی خارجی که به مخالفین پیوسته‌اند، ۷۰ تا ۷۵ درصد از کشورهای عربی بودند و حدود ۱۰۰۰ نفر از اروپا. اما تعداد به سرعت بالا رفت و این شروع مستقر شدن افراطی‌گری در دراز مدت بود.

- آنها محل‌های مطمئن منابع مالی به اضافه نفت و پشتیبانی مالی از

جانب اشخاص ثروتمند، و نه الزاما از جانب دولت‌ها، دارند.

- یک نفر که از آنها جدا شد بود اعضاء مرتبط با القاعد در سوریه را بین ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر تخمین می‌زد.

- ثروتمندهای سنی زیادی در سوریه هستند که به امید پیروزی جهادی‌ها بر رژیم اسد، به آنها کمک مالی می‌رسانند.

در اوائل ۲۰۱۴ منابع نفتی سوریه به دست داعش و النصر افتاد. در مصاحب‌ای با الجزیره "ابو محمد جولانی" رئیس النصر به ترس دولت‌های عربی از ایران اشاره کرد و گفت که آب شدن یخ‌های مابین واشنگتن و تهران باعث برخاستن موج خروشان شیعه به طرف شبه‌جزیره عربی خواهد شد.

او اضافه می‌کند: اگر اسد در حکومت باقی بماند، چیزی که قدرت‌های بزرگ و ایران می‌خواهند، شبه‌جزیره عربی هدف بعدی خواهد بود.

در نزد دولت‌های عربی خلیج این ترس از ایران جدی است، چه از طریق تئوری تنفر علیه شیعه و چه ترس از سیاست ژئوپولیتیک تهران. منتقدین قطر این مصاحب را مانند کوشش قطر برای فروختن جبهه النصر به سنی‌های سوریه می‌دانند.

اخضر ابراهیمی مامور سازمان ملل عنوان کرد که سوریه در آیند مانند سومالی خواهد شد. تعدادی دولت‌های محلی با فرماندهان جنگی محلی. بسیاری از سوری‌ها این را تایید می‌کردند.

یک آوار بعد از اشغال موصل می‌گوید: این پایان دولت‌های عراق و سوریه است.

حدس کسانی در مورد سوریه این است که سرانجام سوریه مانند قرارداد لغزان "دایتون" در بوسنی یا معاهد تایف در مورد لبنان خواهد بود. یعنی سرزمین بین سکت‌ها تقسیم خواهد شد. کانتون‌هایی به سرکردگی فرماندهان نظامی به وجود می‌آید که هرکدام طرفدار کشورهای چو ایران، عربستان سعودی، قطر، ترکیه و شاید اسرائیل خواهند بود.

- تنها راه جلوگیری از حمام خون این است که روسیه و ایران به اسد فشار بیاورند که کنار بکشد. مانند فشاری که عربستان به "علی عبدالصالح" در یمن آورد که جا برای یک دولت انتقالی خالی کند. این را یکی از فراریان از دمشق می‌گوید که آرزو می‌کند هرچه زودتر

حمام خون پایان یا بد.

اما روسیه می‌خواهد بر ارتش سوریه کنترل داشته باشد. تعلیم و تسلیح آنها را ادامه دهد. پایگاه دریائیش را در تارتوس و سیستم رادار علی‌ناتو و ترکیه را حفظ کند. مسکو نمی‌خواهد ایران و قطر در فرستادن گاز به اروپا از طریق سوریه رقیبش شوند.

رابطه ایران با بشار اسد یک ازدواج مودبانه است که بر منافع هر دو بنیان‌گذاری شده است. تهران که از دمشق پشتیبانی نظامی می‌کند، ممکن است اسد را قربانی کند، اما در ازاء پیدا کردن جانشین دیگری. در این صورت لازم است آمریکا و دول عربی خلیج نقش منطقه‌ای و رابطه استراتژیک او با حزب‌الله را قبول کنند. ایران می‌خواهد در سوریه، شیعه دوازده امامی جانشین کند. در ماه می ۲۰۱۴ یکی از فرماندهان سپاه پاسداران اعلام کرد که شاخه حزب‌الله سوریه را در کنار حزب‌الله لبنان تشکیل می‌دهند. این درست به معنی ساختن جانشین برای اسد است.

لینا خطیب می‌گوید: روزی که ایران به اسد احتیاج نداشته باشد، او را کنار خواهد گذاشت.

بسیاری از ناظران با خطیب هم‌عقیدند: ایران خطرناکتر می‌شود اگر از روابط بین‌الملل کنار گذاشته شود.

زمانی که آمریکا قبول نکرد که ایران در گفتگوی ژنو (۲۰۱۴) شرکت کند، به خواست عربستان بود. عربستان مخالفت کرد. آمریکا پیشتر مذاکره با ایران را بر سر مسئله اتمی شروع کرد. البته فضای دیپلماتیک غرب پس از مسئله کریم و اوکراین با روسیه تند شد بود.

ریاض استراتژی‌اش را در سرنگونی صدام ۲۰۰۳ باخت بود، چون ایران بر عراق مستولی شد و او شاهد آن بود که چگونه حزب‌الله در عراق جای پا پیدا کرد. حال ایران برای حمل سلاح جهت حزب‌الله نیازی به سوریه ندارد، هواپیماهایش می‌توانند مستقیماً از بغداد به بیروت پرواز کنند.

نگرانی از عقب‌نشینی‌های ژئوپولیتیک بیشتر سعودی را عصبی کرد است. دلیلی که شاه عبداللّه و وزیر خارج و ولیعهداش "سلمان" را ناچار به بازنگری می‌کند. عربستان سخت کوشید که یک کرسی در شورای امنیت سازمان ملل در ۲۰۱۳ به دست آورد، اما وقتی به آن رسید با کمال تعجب

از پذیرفتن آن سر باز زد. چیزی که سیاست خارجی عربستان را لج‌بازانه و خودش نشان داد.

من با روشنفکرانی در سعودی روبرو شدم که با صدای بلند می‌گفتند: حال که دوران احمدی نژاد بسر آمد، زمان آن فرا رسید که ریاض با تهران وارد گفتگو شود.

خالد المایین سردبیر عرب نیوز و بعدها گارت، می‌گوید:

- وقتی که روحانی دست به کار شد شاخه زیتون در دست داشت. دولت‌های عربی می‌بایست به او خوشامد بگویند و این شانس را به او بدهند. ممنوعیت احزاب در عربستان میدان را برای علمای سلفی خالی گذاشت است. دولت ریاض می‌خواهد که دنیا جهادی‌های سوریه را مانند منفردین بی‌پروا بدانند، اما مداوی الرشید خودش را متقاعد نکرد است:

- عربستان از آن کشورهای نیست که مذهب را جدا از جامعه بدانند. در عربستان مذهب و دولت یک واحد هستند و همدیگر را تقویت می‌کنند. دولت بودجه مراکز مذهبی را تامین می‌کند و بر آنها نظارت دارد. در مقابل رهبران مذهبی دستورات دولت را تایید می‌کنند. آنها ممکن است در مواردی باهم اختلاف داشته باشند، به ویژه در رابطه با جامعه، اما در کل یک هماهنگی مابین آنها وجود دارد. [درست مانند ایران]

سازمان ممنوعه حقوق بشر (ACPRO) که توسط پروفیسور زندانی "محمد فهد القطانی" بنیان‌گذاری شد، از دولت سعودی خواست که مسئولیتش را در قبال سعودی‌هایی که به جهاد رفت‌اند بپذیرد. این سازمان یادآوری کرد که از زمانی که عربستان جوانان را برای جهاد به جبهه‌های بوسنی و افغانستان می‌فرستاد، مدت زیادی سپری نشده است. اما سؤال چه کسی جهادی‌های سوریه را پشتیبانی مالی می‌کند، با سکوت مواجه می‌شود.

سخن مداوی الرشید این است که حق همیشه با دولت است و سیاست آن‌ها هیچگاه موضوع بحث واقع نمی‌شود.

جهادیسیم در سوریه اولین پیشرفت را در ۲۰۱۳ به دست آورد. زمانی که شاهزاده بندر بن سلطان سفیر قبلی سعودی در واشنگتن به سمت رئیس سازمان امنیت منسوب شد. اما درست قبل از سفر اوباما مسئولیت لبنان و سوریه را از او گرفتند. اوباما از شاهزاده بندر که دوست خانوادگی بوش بود، بیزار است. مدت کوتاهی بعد از آن، بندر مسئولیت ضد جاسوسی را هم از دست داد. یک آگای به مسائل عربستان می‌گوید که

این عمل زیر فشار رئیس (CIA) "جان برنان" صورت گرفت است.

رقابت در میان کشورهای خلیج

هنگامی که در تابستان ۲۰۱۳ شا در قطر عوض شد کنترل دو بر مخالفین سوریه کم شد. به جای آن عربستان از طریق وابسته اش "احمد جربا" بر جبهه ملی دست یافت. امارات عربی هم در کنارش نشست. قطر بر آن شد که گروه های رقیب را پشتیبانی کند. ابزار کار برای دو جبهه اسلامی بود که هزاران مسلح داشت.

خالد عطیه وزیر کشور قطر ۱۰-۱۲ فرمانده گروه های مختلف را در ۲۰۱۳ به یک جلسه در ترکیه دعوت کرد. او موفق شد آنها را علیه ارتش آزاد سوریه سازمان بدهد.

در حالی که جبهه ملی خود را برای گفتگوهای ژنو آماده می کرد، قطر ۵۵۰۰ تصویر دیجیتال منتشر کرد که گفته می شد مربوط به شکنجه گاه های رژیم سوریه است و توسط یک عکاس نظامی فراری شد گرفته شد اند. منتخبی از این عکسها که مربوط به هزاران زندانی کشته شد بودند در جلسه شورای امنیت سازمان ملل نشان داد شدند. "سامانتا پاور" نمایندگ آمریکا در سازمان ملل گفت: کسی که این عکسها را دید باشد هرگز به خودش باز نخواهد گشت. تحلیلگران سوریه معتقدند که قطر میخواست کوشش عربستان برای برپایی گفتگوهای ژنو را بی ثمر کند که گویا آنها با آدمکشها و شکنجهگران مصالح می کنند.

جبهه با بیرون رفتن شورای ملی سوریه (SNC) از گفتگوها ضعیف شد. این انشقاق موجب شد اخوان سوریه، "مصطفی سباق" و چهره مشهور "جورج صبرا" رئیس (SNC) کنار گیری کنند.

مامور پیشین سازمان ملل اخضر ابراهیمی شرح می دهد که دو طرف شرکت کنند در گفتگو، سوریه و مخالفین طرفدار سعودیه، هردو را حل نظامی را ترجیح دادند. او به اشپیگل گفت: سوریه ایها آمدند که روسیه را قانع کنند که آنها در حال پیروزی نظامی هستند.

و اضافه کرد که نمایندگان عربستان قبل از جلسه نخواستند با او ملاقات کنند.

- من فکر می کنم هردو طرف از گفتگوهای من در بار مذاکرات صلح و از خود گذشتگی دوجانبه، ناخشنود بودند.

جبهه ملی مسئله را بیشتر دچار بهم ریختگی کرد، زمانی که نمایندگ

سوریه حاضر نشد دربار دولت انتقالی گفتگو شود. که در واقع هدف اصلی مذاکرات بود. دمشق فقط می‌خواست در بار تروریسم حرف بزند و عنوان می‌کرد که مخالفین همگی تروریست هستند و نه اپوزیسیون به معنای سیاسی آن.

لینا خطیب می‌گوید: به دام رژیم اسد نیافتید! رژیم خود جهادیسیم را از طریق بازکردن در زندان‌ها و کمک کردن به جهادی‌های داعش، به وجود آورد.

نبود پناهندگ در کشورهای خلیج

هیچ کشوری در خلیج پناهندگ از سوریه نمی‌پذیرد. کشورهای همسایه بار رویدادهای فاجعه‌بار سوریه را به دوش می‌کشند. خیلی‌ها به سازمان ملل فشار می‌آورند که دولت‌های خلیج را وادار کنند که مرزهایشان را برای پناهندگ‌ها باز کنند.

“الیزابت فرریس” که با مسئله پناهندگ‌ها در بروکینگ کار می‌کند می‌گوید: میلیاردهای خلیج با بستن‌های دلار در ترکیه و اردن و اردوگا‌های لبنان خود را نشان می‌دهند و ایجاد مشکل می‌کنند. آن‌ها نیت خوب دارند، اما می‌تواند باعث خونریزی هم بشود، وقتی تعدادی کمک می‌گیرند اما بقیه نمی‌گیرند. فرستادن پول و اسلحه آسان‌تر از پناهندگ پذیری است. اما دنیا باید به‌طور جدی از کشورهای خلیج بخواهد که پناهندگ قبول کنند.

فروریزی نهادها

منطقه‌های زیردست شورشیان دچار فروریزی نهادها شدند. و این موجب مهاجرت جمعی شد. جبهه‌النصر که از سعودی کمک می‌گیرد، در حالی‌که ادعا می‌کرد دولت جانشین تشکیل می‌دهد، نه نهادی برپا کرد و نه آن‌های موجود را حفظ کرد.

نبی العربی سکرتر جامعه عرب یک تیر زهری به سوی جبهه ملی سوریه را رها کرد وقتی که گفت: آن‌ها نمی‌توانند در جامعه عرب جای سوریه را بگیرند چون نتوانستند هیچ نهاد دولتی‌ای به وجود بیاورند.

در سوریه و کشورهای همسایه اش کسانی بودند که تلاش کردند آن‌چیز از جامعه پیشرفت و انستیتوهایش باقی ماندن نجات بدهند، اما با مقاومت روبرو شدند.

یکی از کمک رسانان در لبنان می‌گوید: تعداد زیادی سوریه‌ای توانا،

تحصیل کرد و صاحب انگیزه در اینجا وجود دارند. اما عربستان سعودی کمک‌های انساندوستانه‌اش را تنها به کسانی می‌دهد که از گروه‌های مسلح داخل سوریه به ویژه از النصر و داعش، دفاع کنند.

در شهر مرزی ترکیه "قازیانتپ" قاضی مهاجر "انور مجانی" کار می‌کند. او دادگاه آزاد را نمایندگی می‌کند که وابسته به هیچ گروهی نیست. او می‌خواهد که قانون غیر مذهبی‌ای که در ۱۹۵۰ به تصویب پارلمان سوریه رسید در مناطق آزاد شده به اجرا درآید، اما او از هر طرف مورد تهدید قرار گرفته است. گروه‌هایی مانند داعش، شورای شریعت و گروه‌های مختلف دیگر که توسط کشورهای شبه‌جزیره عربی یا ثروتمندان مسلمان سوریه‌ای پشتیبانی می‌شوند، با او مخالفند.

- پروژ ما ملی است. برای همه سوریه است. به همین دلیل ما را تهدید می‌کنند. در یک جامعه فروریخته، در مورد مسائل حقوقی باید به سرعت تصمیم گرفته شود و مستند گردند. اگر روزی کشور به یک آرامش رسید از آن بهره‌برداری شود. اسنادی چون سند مالکیت، قراردادهای بازرگانی، اسناد تولد و ازدواج و مرگ، اجاره‌خانه و غیره برای بازسازی جامعه در آینده لازم است. برای جلوگیری از نابودی اتنیکی در یک جامعه چند فرهنگی لازم است که سندهایی با مهر رسمی صاحبان ملک، زمین و دارایی‌های دیگر مشخص باشد.

بعد از عقب نشینی رژیم اسد از مناطق، قانون به دست شورشیان افتاد و اغلب بر اساس قوانین شریعت عمل می‌کردند که با هیچ قانون نوشته شده‌ای تطبیق نمی‌کرد. واحدهای ارتش در بیشتر موارد این مسائل را به دادگاه‌های شرعی ارجاع می‌دادند، چونکه گفته می‌شد قوانین رسمی بنیادی برای دیکتاتوری چهل ساله رژیم اسد بود است.

"مجانی" که از طرف کونسرسیوم همکاری قانون بین‌المللی پشتیبانی می‌شود می‌گوید:

- آنها نمی‌توانند رژیم اسد و دولت را از هم جدا ببینند. فکر می‌کنند همه دادگاه‌ها در دست رژیم است. اما مردم عادی سوریه می‌خواهند دادگاه‌های عادی دوباره کارشان را از سر بگیرند.

قوانین سوریه در دوران جمهوری طلایی (۱۹۴۹-۱۹۵۸) نوشته شده، قبل از این که به جمهوری عربی ناصر بپیوندد.

- قاضی‌ها و دادگاه‌های شریعت جدا از نیتشان، وکیل مدافع را قبول ندارند. دادگاه شرعی اغلب توسط کسانی ریاست می‌شود که سواد کافی

ندارند. مردم عادی سوریه بر این باورند که قاضی شرعها وقتی که انقلاب شد ریش گذاشتند. انور مجانی با ریش از ت ت تراشید این را میگوید.

- شریعت اسلامی اشکالی ندارد. مسئله این است که از شریعت چه برداشتی میشود، چگونه تطبیق داد میشود. واحدهای ارتش دادگاههای خودشان را دارند که از فرماندهی آنها تبعیت میکنند، اما با ما که حقوق خواندیم نمیتوانند چنین معاملهای بکنند.

شورای دادگاه سوریه از حمایت یک بازرگان سوری در خارج برخوردار است. حقوقدانان اسلامی هم با سکوتشان از آنها حمایت میکنند، اما آنها از سلفیها میترسیدند. بهرحال علی دادگاه فتوا ندادند.

یک فعال سوری به نام "رازان شلوبالشرم" بین مرزهای سوریه و ترکیه در رفت و آمد است. او که مسئول یک سازمان آمریکایی سوری (Syrian Emergency Task) است، به دنبال حمایت غرب از کسانی است که حقوق لائیک میخواهند. اما حملهای داعش مانع از این شد که قاضی، وکیل و پلیس در مناطق زیر دست نیروهای مخالف آموزش داد شوند.

- ما میخواهیم قوانین حقوق بشر و حقوق بشر بینالملل را به آنها بیاموزیم. و اینگونه میشود در یک دوران انتقالی این قوانین را با قوانین سوریه هماهنگ کرد. و هم اینها برای اینگونه فهم عمیقتری از دموکراسی به وجود آید. البته این خانم از جانب داعش و النصر تهدید شد است.

- اگر آنها مرا دستگیر کنند نمیدانم چکار باید بکنم! او با خنده ای بدون شادی این را میگوید. خیلی قبل از حمل داعش به موصل در عراق، او آیند سوریه را چنین توضیح میداد:

- داعش تلاش میکند سوریه را از طریق تسلط بر مرزها، آموزش، زنان و دادگاههای شرعی کنترل کند. همان کاری که طالبان در افغانستان کردند. داعش به هم کسانی که به او بیعت نمیکنند، مهر کافری میزند. اگر داعش حاکم شود اجاز نخواهد داد زنها از خانه بیرون بیایند. واگر بیایند، باید عبای سراپا سیا و مقنعه بزنند. آنها خطرناکند. اگر سازمان ملل از دادگاههای عادی و ادارات و پلیس در مناطق زیردست مخالفین حمایت نکند، سوریه کاملاً از هم خواهد پاشید.

مسئول اصلی حمام خون

عشیرا اسد با دست آهنین بر سوریه حکومت کرد. اند و از ۱۹۷۰ به بعد توسط مسکو حمایت شد. اند. بعد از انقلاب ۱۹۷۹ ایران، دمشق متحد تهران شد. در ۱۹۸۰ دوست تازای به نام حزب الله لبنان پیدا کرد. بعد از سرنگونی صدام دوستان ایران در بغداد به حکومت رسیدند. سال ۲۰۰۵ بشار اسد با بیانی روشنفکران دمشق مبنی بر اصلاحات دمکراتیک مخالفت کرد. رژیم درخواست‌های صلح‌آمیز تظاهرکنندگان را در ۲۰۱۱ با سرکوب جواب داد. و تظاهرات شهر به شهر با مرکزیت حمص به مثابه پایتخت انقلاب، گسترش یافت. این فهرست در مورد جنایتهای رژیم می‌تواند بسیار طولانی باشد. رژیم دمشق مسئول اصلی حمام خون سوریه است.

دولت ارتشی ۳۰۰ هزار نفری و هواپیماهای جنگی، موشک‌های اسکاد و بشکه‌های انفجاری در اختیار دارد. دولت از اسلحه گرسنگی علیه هزاران نفر استفاده کرد است. بشار اسد ترجیح داد بر خرابی‌های سرزمینش بنشیند، اما بر راه حل دولت موقت تسلیم نشود. در این میان مخالفین هم به ویژه جهادی‌ها از جنایات جنگی بری نبودند. داعش اعدام‌های بدون محاکمه حتی در مورد بچه‌ها را به عهد دارد. در عراق و سوریه آنها پشت انفجار ماشین‌های انتحاری و حملات‌های انتحاری علیه مردم عادی هستند. شکنجه، تبعیض در مورد زنها و از بین بردن ساختمان‌های مذهبی از دیگر کارهای آنان است.

افراط‌گرایی سوریه‌ای

زمانی که تظاهرات علیه بشار اسد شروع شد، بسیاری از غیر سنی‌ها، مسیحیان، روشنفکران علوی و شیعه از آن پشتیبانی کردند.

جرج صبرا رئیس رئیس (SNC) که خودش ارتدکس یونانی است می‌گوید:

- سوریه ۷۰ سال پیش بر بنیادهای دمکراتیک تشکیل شد. در ۱۹۶۶ استقلال یافت، اما در ۱۹۴۳ ما انتخابات چند حزبی داشتیم. کشور مدرنی است. سوریه یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های باستانی است. من ۶۵ ساله‌ام، اما هیچ وقت حس نکردم که عضو یک اقلیت در سوریه هستم. ما حتی یک بار نخست وزیر مسیحی داشتیم. بیش از ۴۰ سال است که مسیحی‌ها در اپوزیسیون هستند، مسیحی‌ها به زندان افتادند و همراه دیگر سوری‌ها زجر کشیدند. افراط‌گرایی توسط رژیم اسد تقویت شد. افراط‌گرایی در مقابل خشونت بیش از اندازه رژیم و سکوت دنیای بیرون به وجود آمد. واقعیت این است که بیشتر سنی‌ها بودند که توسط

سربازان رژیم یا گروه‌های شیخ‌ ایرانی و حزب‌الله کشتن شد‌اند.

در ملاقات ما در استامبول جرج صبرا ادا‌می‌دهد:

- مجاهدین خارجی هدف‌های خودشان را دارند. آن‌ها بیک دولت دمکراتیک اعتقاد ندارند. می‌خواهند در سوریه تضاد را سکتاریستی کنند.

جنگ موجب ناراحتی بیش از اندازه مسیحی‌ها شد. بویژه در مناطقی که افراط‌گرایان سنی حاکم شدند. جرج صبرا نمی‌خواهد آن را قوم زدایی بنامد. حمل بکیس‌ها، آدم ربایی و قتل کشیش‌ها را او همچون کوشش برای اخذ باج می‌داند و نه قتل عام مسیحی‌ها. "البته اینجا و آنجا در صفوف انقلاب افراد شروری هستند که علیه مسیحی‌ها جنایت کرد‌اند".

رئیس کلیسای سوریه جانب رژیم اسد را گرفت‌ است. شاید بویژه خاطر تامین امنیت مسیحی‌ها. کشیش‌ها می‌ترسند که بعد از سرنگونی رژیم چه پیش خواهد آمد؟

"سام ایشاک" اورتودوکس سوریه‌ای یکی دیگر از مسیحی‌های شناخته شده اپوزیسیون، رژیم اسد را بیک سکتاریسم متهم می‌کند. "دلیل من دوران دمکراتیک قبل از ۱۹۶۰ است".

او بیک صفوف (PYD) یک گروه کرد که شاخه سوری (PKK) است، پیوسته است. آن‌ها در شمال سوریه ۳ کانتون خودمدیرتی بیک وجود آورد‌اند که از هرطرف محاصره است.

سام ایشاک با ناامیدی (SNC) را ترک کرد‌ است چون که این سازمان همراه با اخوان المسلمین از محکوم کردن دولت اسلامی خودداری کردند. او اضافه می‌کند:

- سوریه مسئله کردها و مسیحی‌ها را دارد، که باید حل شود. من خسته شدم که بشنوم باید صبر کرد برای بعد از سرنگونی بشار اسد. ما ۱۴۰۰ سال صبر کرد‌ایم. سلفی‌ها در "حس‌ک" در شمال شرقی سوریه بیک صورت سیستماتیک حمل کرد‌اند، امنیت ما بیک بستگی دارد که چگونه از خود در مقابل سلفی‌های داعش و النصر محافظت کنیم. بیک همین دلیل با کردها همکاری می‌کنیم.

مبارزه بر سر مسیر انرژی

در ورای مرزهای سوریه در سه طرف سه کشور وجود دارد که دارای بزرگ‌ترین ذخائر گاز طبیعی در جهان هستند. روسیه، ایران و قطر. قابل فهم است که مبارزه بر سر حمل و نقل گاز طبیعی از این منابع به اروپای تشنه انرژی باشد.

پیشتر قطر با رژیم اسد بر سر عبور لوله‌های گاز از قطر به مدیترانه وارد معامله شد بود. سلمان شیخ در دوحه می‌گوید: دو خط مورد نظر است. ایران و عراق خط لوله خود را به شرق سوریه رسانده‌اند، اما قطعه مهم آن برای وصل به مدیترانه هنوز ساخته نشده است. ایران و قطر هر دو برایشان مهم است که بعد از جنگ به خاطر منافع اقتصادی‌شان، روابط خوبی با دمشق داشته باشند. اما برای روسیه خوشایند نیست که ایران و قطر گازشان را به آسانی به بازار اروپا برسانند.

قطر باید گازش را به مایح تبدیل کرد و بار تانکرکشتی‌ها کرد که بازار آنسوی شبه جزیره عربی برساند و این معادل ۳۰٪ از قیمت تمام شده گاز است. در نبودن خط لوله، کشتی‌ها باید از تنگ هرمز به خلیج عدن و از آنجا به دریای سرخ و کانال سوئز بروند.

روسیه از این پروژ خط لوله ناراضی است، چرا که می‌خواهد خود به تنهایی کنترل جریان گاز به بازار مشترک اروپا را در دست داشته باشد.

یک ناظر سوری می‌گوید: این یکی دیگر از دلایل جنگ در سوریه است.

نوامبر ۲۰۱۴

سکسیسم و خشونت روانی علیه زنان

به مناسبت روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان

گفتگوی تلویزیون رها با مهرداد دوریش پور

این روزها مقالات و برنامه‌های بسیاری در مورد جنسیت‌گرایی، تبعیض جنسیتی و هرآنچه در اصطلاح تحت عنوان سکسیزم در جامعه ی ایرانی جاریست، منتشر شده است. با این حال در بسیاری از آنها بدون تعریفی جامع تنها به نقد و نظر پرداخته شده در حالی که به نظر می‌رسد یکی از مهمترین جنبه های این مطالب، عدم آشنایی جامعه ایرانی با این مفهوم است.

[این گفتگو را مشاهده کنید](#)

غلامحسین ساعدی، بی هیچ گسستی با نسل‌های بعد و بعدتر

به مناسبت بیست و نهمین سالگرد درگذشت علامحسین ساعدی

متن سخنان شب‌نم طلوعی در پراش

سال ۵۷ سال غریبی بود به چشم کودک هفت ساله. آنهمه آتش توی خیابان، آنهمه فریاد، و آن سربازهای گل به نیزه ی خندان، که کنار ردِ دست‌های خونین بر دیوار، عکس می‌گرفتند تا انقلاب ایران در رسانه های بین المللی بزرگترین انقلاب قرن خوانده شود.

بعد از ۵۷ واژه ی دشمن به فرهنگ عمومی تحمیل شد، خانگی شد، برجسب شد، در به در خزید و اندیشمندان و فرهنگسازان را به نام خود آلوده کرد تا بهانه ای شود برای راندنشان به زندان و حتی اعدام‌های انقلابی.

هنوز ما هفت ساله ها لابلای عادت به حجاب و رج زدن صلوات‌ها در دفترهای صد برگ بودیم که صدایی شیشه ی نازک دلمان را لرزاند و حتی شمع، خاموش شد در پنجره های استتار شده.

حالا زمان کش می‌آمد، و ورق می‌خورد در روزها و هفته ها و ماه‌ها و سال‌ها ؛ در صف‌های بی‌پایان نفری صد گرم گوشت و يك دبه روغن و ۲۰

لیتر نفت برای بخاری‌های بدبو، و صف بی‌پایان اعزام پسرهای خانواده برای رسیدن به مرگ در جنگ.

زمان کند شده بود و مفهوم دشمن به موازات زمان کش می‌آمد. گاهی دشمن آن بود که می‌خواستند از کربلایش به قدس برسند و گاهی در فرار زنان و مردانی بود که داخلی و دست نشانده بودند و پنهان شدنشان در زیر زمین‌ها و پستوی مغازه‌ها، در خیاط خانه‌ها و استودیوهای متروک سینما، می‌توانست به گورهای بی‌نام و نشان در خاوران برسد چون سر نیزه‌های دوباره بی‌گل، دوست را به هوای دشمن نشانه می‌رفتند.

در همین روزهای تقویم پُر کابوس بود که غلامحسین ساعدی یکی تاثیرگذارترین نویسندگان بر جریان اندیشه‌ی تئاتر و سینمای ایران باید در ۶۶ سالگی پنهانی و از راه کشور همسایه، ایرانش را برای همیشه ترک می‌کرد؛ با انبوهی فیلمنامه، نمایشنامه، داستان و نشریه که از او می‌ماند، در وطنش می‌ماند تا نسل بعدی که ما فرزنداناش باشیم، و نسل بعد تر ما بخواند و بداند.

نسل بعدی اما قربانی گسست اجباری بود. گسستی که از بالا و پیروزمندانه تحمیل می‌شد. پیش از ما هر چه بوده انگار که نبوده و از ماست که دفتر تازه‌ی اندیشه‌ی متعهد قلم می‌خورد! نسل بعدی - نسل من - در شعارهای دیواری و دیداری و شنیداری گم شد.

سال ۱۳۶۷ بالاخره جام زهر به سلامتی مادران بی‌فرزند و کودکان بی‌پدر نوشیده شد. جنگ تمام شد، اسم دوران، سازندگی شد و به موازات کشتارهای پنهان دشمنان فرضی در زندان، بازارها پر از میوه شد، سفره‌ها پر از غذای بی‌صف، و قفل صندوقخانه‌ها شکست و بخش‌هایی از گذشته‌ی فرهنگ تورق خورد و حتی بازنشر شد.

هیجده ساله بودم و شبها کتابی را صفحه می‌بستم: صد سال داستان نویسی ایران؛ که کنار جمالزاده و هدایت و جلال آل احمد و بزرگ علوی، اسم غلامحسین ساعدی را دیدم. نام قصه؟ عزاداران بیل.

تمام قصه را روی میز نور خواندم و کار آنشب به دلیلی بس موجه به فردا افتاد. دو سال بعد در مدرسه‌ی سینما بود که باز غلامحسین ساعدی زنده می‌شد. فیلم‌های گاو، آرامش در حضور دیگران و دایره‌ی مینا در سالن بزرگ باغ فردوس برای ما دانشجویان سینما به عنوان ماده‌ی درسی تحلیل فیلمنامه، بررسی و نقد می‌شد.

و باز دوسال بعدترش در کشف عاشقانه ی تئاتر و لابلاى کتاب‌های کاهى کتابخانه ی تخصصى تئاتر شهر بود که «چوب به دست‌های ورزىل»، «بهترین بابای دنیا»، «پنج نمايشنامه از انقلاب مشروطیت»، «آی با کلاه، آی بی کلاه»، «دیگته و زاویه»، «ما نمى‌شنویم»، «چشم در برابر چشم» ... ما را با خود به دورها مى‌برد.

حالا نوشته های ساعدی و هم‌نسلانش را اگر مى‌خواستیم در دسترس بود، و مى‌خواندیم، گسست ما با گوهرمراد اما جای دیگری بود. در آنجا که گفته مى‌شد: «ساعدی سال شصت از ایران رفت و چهار سال بعد در پاریس درگذشت». انگار «از ایران رفت و در پاریس درگذشت» گزاره ی ساده ای بود برای بستن جمله ای بی فعل. به همین سادگی. چرا؟ چون در برابر از ایران رفته ها، سنت ننوشته ی واجب، سکوت بود و هست. انگار از جایی سهم زمان در زندگینامه ی سفر کرده ها، جیره بندى بود و باید کوتاه مى‌شد. کارهای کرده و آثار را که نمى‌شد کوتاه کرد، دلیل مرگ را اما چرا. و اصلا مگر برای نسل جوان انقلاب دیده ی جنگ دیده ی امر به معروف دیده ی اعدام دیده ی همه جا ریشه دوانده برای بقا، مى‌شد از درد دیگری گفت به نام پاره شدن ریشه ها یا تبعید؟

۲۰ سال از ۵۷ گذشته بود اما توهم دشمن این بار به اسم خودی و غیر خودی هنوز در های و هوی هواخوری‌های فرهنگی ما بر صحنه، در فیلم، در نمايشگاه ها ی تجسمی، در ادبیات، هم‌چنان تکثیر مى‌شد و ما در کنار ترسى عادت شده، لذت آفرینش هنرى را تجربه مى‌کردیم تا باز قرعه به نام که بیفتد.

سال ۱۳۸۳ قرعه به نامم مى‌افتد. درمانده و خالی شده به اجبار ایران را ترك مى‌کنم و به اختیار به پاریس مى‌آیم: «احساس مى‌کنم که از ریشه کنده شده ام. هیچ چیز را واقعى نمى‌بینم. تمام ساختمان‌های پاریس را عین دکور تئاتر مى‌بینم. خیال مى‌کنم که داخل کارت پستال زندگى مى‌کنم. از دو چیز مى‌ترسم: یکی از خوابیدن و دیگری از بیدار شدن. سعی مى‌کنم تمام شب را بیدار بمانم و نزدیک صبح بخوابم و در فاصله چند ساعت خواب، مدام کابوس‌های رنگى مى‌بینم. مدام به فکر وطنم هستم. مواقع تنهایی، نام کوچه پس کوچه های شهرهای ایران را با صدای بلند تکرار مى‌کنم که فراموش نکرده باشم. حس مالکیت را به طور کامل از دست داده ام. نه جلوى مغازه ای مى‌ایستم، نه خرید مى‌کنم؛ پشت و رو شده ام.»

اینها را من گفته ام؟ یا گوهر مراد؟ چه فرقى مى‌کند قلم ساعدیست،

حال ساعدیست، اما حال من و ما هم بود.

این برای من، نقطه‌ی پایان آن گسست برنامه‌ریزی شده است حتی اگر ۳۳ سال دیرتر. اینجاست که غلامحسین ساعدی، با تمام بشریتش با تمام دردی که تا عمق کبد و جان و روحش زندگی می‌کند، شاید بی آنکه اصرار کند با هر که درد فرهنگ دارد و آوارگی را زندگی می‌کند، یکی می‌شود. ساعدی اما در این دلزدگی اجباری هم خلق می‌کند، نمایشنامه می‌نویسد و به صحنه می‌برد، چون می‌داند راز ماندنش در آفرینشست که خودش متواضعانه خلاص شدن می‌نامد.

از همکاران نزدیک آخرین اثر نمایشی اش که به صحنه نرفت شنیدم سخت خسته شده بود، سخت دلشکسته بود، و بحث‌های پرهیاهو قلبش را به درد آورده بود. اینکه دیگر نمی‌شد سه نفر را کنار هم روی یک نیمکت نشاند و فارغ از مَنیت‌ها، در غربت فقط از تولید هنر گفت.

انگار بزرگ مرد ادبیات در آن چهار سال تبعید همه‌ی رنج‌ها را پیش از ما آینه شده بود و یکبار تا تهش زندگی کرده بود.

غلامحسین ساعدی در ۱۱ فروردین ۱۳۶۱ به فرودگاه اورلی در فرانسه می‌رسد. در جایی سالها پیشتر - وقتی در اوج نوشتن‌هایش حتی آثارش به زبان‌های مختلف ترجمه شده بود- همچنان در جستجوی کمال طلبی گفته بود:

«حال که به ۴۰ سالگی رسیده‌ام، احساس می‌کنم تمام این انبوه نوشته‌هایم پرت و عوضی بوده، شتاب زده نوشته شده، شتاب زده هم چاپ شده. هر وقت این حرف را می‌زنم خیال می‌کنند که دارم تواضع به خرج میدهم. نه، من آدم خجول و درویشی هستم ولی هیچوقت ادای تواضع در نمی‌آورم. من اگر عمری باقی باشد - که مطمئنم طولانی نخواهد بود- از حالا به بعد خواهم نوشت.»

گوهر مراد چهارسال بعد از رسیدن به پاریس، در دوم آذر ماه ۱۳۶۴ در حالی که وسوسه‌ی دائمش همچنان نوشتن و نوشتن بود، در عمری به پیش بینی خودش کوتاه، به خوابی همیشگی و بی‌کابوس فرو می‌رود و البته رد پایش بیدار و پویا به عنوان یکی از مهمترین نوآوران نمایشنامه‌نویسی و یکی از نویسندگان برجسته‌ی ایران بی‌هیچ گسستی با نسل‌های بعد و بعدتر بر دفتر ادبیات و هنر ایران باقی و جاری خواهد ماند.

او در سال ۱۳۶۳ در دفتری نوشته است: «اگر نه معنی، اندک، که در

زبان قوالان آمده است : رقصیدن و گریه کردن به وقت بدحالی بسیار زیبا می‌بود اگر وطن نمی‌سوخت و آنچه بر ما می‌ماند، تپه‌ها و گردنه‌ها بود و از بالای قله‌ها آهویی گردن می‌کشید و ... من به خواب راحتی فرو می‌رفتم. «

پاریس، نوامبر ۲۰۱۴

ضرورت ایجاد تشکل سراسری

علیرضا ثقفی

جنبش کارگری ایران که دور جدید فعالیت خود را از ابتدای دهه هشتاد آغاز کرد تا کنون با مشکلات خاصی مواجه بوده که البته اکنون اکثر آنها را یکی پس از دیگری پشت سر گذارده است و مرود تا فصل جدیدی را آغاز کند.

این جنبش که بر بستر خاکستر به جای مانده از دهه شصت همانند ققنوسی خود را باز یافت، از ابتدای فعالیت با افت و خیزهای فراوان همراه بود.

از آنجا که يك گسست نسلی میان فعالیتهای گذشته‌ی چپ و کارگری با نسل جدید فعالان اتفاق افتاده بود، تجربیات گذشته به صورت ناقص و گاه وارونه و پراکنده به نسل جدید منتقل شده بود و راهی نه چندان هموار لازم بود تا این جنبش با تجربه مستقیم و با مقابله با چالشهای جدید بتواند راه پیشرفت را در مقابل خود باز کند. اما در این مسیر هزینه‌های نسبتاً زیاد و هرز رفتن بسیاری از نیروهای خود را تحمل کرد و امروز به جایی رسیده است که می‌تواند مستقلانه بر روی پای خود بایستد و راه پر سنگلاخ را در پیش روی خود هموار کند.

اگر نگاهی به تشکلهای اولیه کارگری بیاندازیم و سطح خواسته‌ها و مطالبات آنها را با آنچه که امروزه شاهد آن هستیم، مقایسه کنیم، سطح پیشرفت جنبش کارگری را به خوبی در آن می‌بینیم.

در تشکلهای اولیه کارگری که به دنبال مفاهیم نامی دولت اصلاحات با

سازمان جهانی کار به وجود آمد، تمام خواسته‌ها حول ایجاد تشکلهای مستقل کارگری دور میزد. بدین مفهوم که فعالان کارگری تلاش خود را بر آن می‌گذارند که تشکلهای مستقل کارگری در محیط کار حق مسلم کارگران است و بر طبق مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی هیچ کسی اعم از دولت و کارفرما حق مداخله در آن را ندارد. در آن زمان صحبت کردن یا تصویب ماده‌ای در اساسنامه یا منشور این تشکلهای در باره وحدت یا اتحاد میان تشکلهای مختلف به نوعی یا مطرح نمیشد یا اگر میشد، با مخالفت دیگران مواجه می‌گشت. درست به خاطر دارم که در اولین مجمع "کانون دفاع از حقوق کارگران" هنگامی که بندی در منشور آورده شده بود که به مساله اتحاد سراسری تشکلهای کارگری و کانون پرداخته بود، اعضاء مجمع تقریباً به دو گروه موافق و مخالف تقسیم شده بودند. موافقین استدلال می‌کردند که این بند می‌تواند دست کانون را در اتحاد و وحدت با دیگران باز بگذارد و امری ضروری برای تداوم فعالیت‌های کارگری است و مخالفین استدلال می‌کردند که این بند حساسیت مقامات را بر می‌انگیزد و موجب جلوگیری از فعالیت‌های کانون می‌شود و در انتها با دو دور رای‌گیری ابتدا موافقین رای آوردند و سپس مخالفین موفق شدند که با يك رای برتر این بند را از منشور حذف کنند. زیرا در آن زمان اساساً بحث تشکل سراسری و وحدت تشکلهای هنوز زود بود و حتی بحثی از تشکیل فدراسیون کارگری نمی‌توانست به عمل آید زیرا تنها يك یا دو تشکل مستقل کارگری بیشتر وجود نداشت و دیگران یا در مرحله هیات موسس بودند (مانند کارگران نقاش و...) یا هیات‌های بازگشائی را تشکیل می‌دادند (مانند کفاشان و خیاطان). مهم آن است که در آن زمان بحث اتحاد یا وحدت و همکاری نزدیک و تنگاتنگ تشکلهای زودتر از موقع بود و حتی پیشنهاد دهندگان این مساله نیز، خودشان هم این امر را مربوط به آینده می‌دانستند.

این خواسته در اولین بیانیه‌هایی که از طرف گروه‌های تشکیل شده در آن دوره بیان می‌شد به خوبی آشکار است. هم در اساسنامه‌ها و هم در بیانیه‌های این گروه‌ها خواست ایجاد تشکل کارگری امری اساسی است. نام این گروه‌ها بیانگر همین امر است که این گروه‌ها مساله اصلی‌شان را چه چیزهایی می‌دانستند: "کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلهای کارگری"، "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری".

کمک این گروه‌ها در ایجاد تشکلهای کارگری هرچند در حد توانائی‌شان بود، اما تاثیر غیرقابل انکاری در شکل‌گیری سندیکا و اتحادیه‌های آن دوره داشت. در زیر لینک اساسنامه‌های این تشکلهای را می‌توانید ملاحظه کنید که برنامه اصلی خود را ایجاد تشکلهای کارگری قرار

با پیشرفت مبارزه و پافشاری فعالان و گروه های کارگری بر خواسته های خود، به تدریج حکومتیان این تشکل ها را به صورت نسبی قبول کردند و با ظاهر بی سرو صدای این تشکلها از جانب حکومت به گونه ای پذیرفته شد که در دادگاهها کسی را به عنوان عضویت در این گروهها کمتر به محاکمه می کشیدند و بیشتر تلاش می کردند که فعالان این گروهها را با اتهاماتی دیگر مورد محاکمه قرار دهند، فعالان کارگری که همواره تلاش داشتند خواسته های انباشته شده طبقه کارگر را به هر ترتیب عنوان کنند، در برنامه های بعدی خود علاوه بر حق تشکل، حقوق دیگری همچون آزادی های سیاسی و اجتماعی، حق آزادی بیان، حقوق زنان و کودکان و هم چنین آزادی هر نوع تشکل که شامل احزاب نیز می شد را گنجانند. فعالان کارگری به تدریج خواسته های آزادی های سیاسی و آزادی اجتماعی را نیز در قطعنامه ها و بیانیتهای خود خواستار می شدند و همچنین حق اشتغال، مقابله با فسادهای اداری، حق تسلط کارگران بر سازمان تامین اجتماعی را، به خصوص در بیانیتهای روز کارگر یا مناسبات دیگر، به خواسته های خود اضافه می کردند که البته این ضروت گسترش خواسته های کارگران در مقاطع مشخص اعتلای جنبش کارگری است. اما هنوز گروهها همگی دارای منشور یا آن چیزی نبودند که بتوان آن را اهداف جامع نامید. بلکه گروههایی که در سالهای بعد همانند کانون تشکیل شد، علاوه بر حق تشکل برای کارگران حقوق دیگری را از جمله آزادی های اندیشه و بیان را وارد اهداف خود نیز کردند اما بسیار محدود (۲) گروههای دیگر هر چند در اساسنامه های اولیه شان درباره آن سکوت کرده بودند اما در عمل و با پیشرفت مبارزه این خواسته ها را در بیانیتهای و اطلاعیه های خود گنجانند و نیز دفاع از آزادی روزنامه نگاران و سایر زندانیان سیاسی و اجتماعی را وجهه همت خود قرار دادند.

پیشرفت امر مبارزه و تشکیل تشکل های صنفی به و سیله خود کارگران در بسیاری از موسسات اقتصادی و یا صنفی، مسئله خواسته های مبارزاتی را دستخوش تغییراتی میکرد که گاه میتوانست او لویت هارا جابجا کند. بدین مفهوم که اگر در زمانی مسئله اصلی برای جنبش کارگری مسئله دستمزد بود در مقطعی دیگر آزادی زندانیان کارگری و قرار دادهای سفید امضا و اخراج های بی رویه میتوانست به او لویت های اول و یا دوم تبدیل شود. امری که فعالان کارگری متناسب با هر دوره از مبارزه بر يك بخش و یا بخش دیگر تاکید کرده اند.

آنچه که امروز ضرورت ایجا يك تشکل سراسری را بیشتر نمایان میکند

از دو وجه است.

۱- ما امروز شاهد ایجاد تشکلهای کارگری زیادی در موسسات مختلف توسط خود کارگران و زحمتکشان هستیم که از آن جمله می‌توان به تلاش معلمان و روزنامه نگاران و پرستاران برای ایجاد تشکل خود اشاره کرد و همچنین تشکل کارگران در پتروشیمی‌های ماهشهر، لوله سازی اهواز، پتروشیمی تبریز، کارگران معدن بافق، کارگران مخابرات روستائی، کارگران ساختمانی دماوند، کارگران خبازی‌های سنندج و سقز و اتحادیه کارگران پروژه ای و... این تشکلهای هرچند در مراحل اولیه رشد هستند اما نه تنها به وسیله خود کارگران ایجاد شده، بلکه از جانب فعالان کارگری تا سر حد امکان حمایت شده و گسترش آنها بستگی به تلاش خود کارگران و فعالان کارگری و همچنین شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران دارد. یعنی امری که در ده سال پیش فعالان کارگری خود را موظف به پیگیری آن می‌دانستند یا وظیفه اصلی خود را کمک به ایجاد این تشکلهای قرار داده بودند، امروزه با دست خود کارگران و تنها با مشاوره‌های فعالان کارگری و بیشتر با تلاش کارگران آگاه در خود محیط کار انجام می‌شود. روشن‌تر اگر بگوئیم امری که در مورد تشکیل سندیکای هفت تپه به وسیله فعالان کارگری صورت گرفت و به قولی آنچه فعالان کارگری در بیش از ده‌ها سفر به این خطه، در جهت کمک به ایجاد این تشکل آن انجام دادند، دیگر در شرایط کنونی برای کارگران ماهشهر یا پتروشیمی تبریز ضرورتی نداشت، زیرا خود کارگران آگاه این موسسات آگاهی‌های لازم جهت ایجاد تشکل خودشان را داشته و با کمک‌های کمتری از تشکلهای فعالان کارگری می‌توانستند و می‌توانند راه خودشان را باز کنند.

در چنین شرایطی ضروری است که فعالان پیشرو کارگری به سطح بالاتری از مبارزه بپردازند که این سطح بالاتر چیزی جز خواسته‌های وسیع طبقاتی در شرایط موجود نیست. یعنی از این جنبه می‌توان به روشنی گفت یکی از ضروریات ایجاد تشکل سراسری با خواسته‌های وسیع‌تر، شرایط موجود اجتماعی در این مقطع از پیشرفت مبارزه است. و اگر ما همچنان در همان خواسته‌های ده سال پیش در جا بزنیم نشانگر آن است که خواسته‌های جنبش کارگری در هر زمان و مقطع خاص درک نکرده ایم. امروز خود کارگران به موضوع ضرورت ایجاد تشکل‌های کارگری در محل کارشان رشیده‌اند. امری که در ده سال پیش و وظیفه فعالان کارگری بود. امروز سندیکاهای شرکت واحد و هفت تپه و انجمن‌های صنفی پتروشیمی‌ها و معلمان و کارگران ساختمانی و خودرو سازی‌ها و... از طریق مبارزات خود به ضرورت تشکل مستقل واقف شده‌اند و در

این زمینه فعلا کارگری و کارگران آگاه خود این مو سات امر تشکل را تا سر حد زیادی به پیش میبرند .

۲- دومین ضرورت ایجاد تشکل سراسری جلوگیری از پراکنده کاری و انجام حرکت‌های تکراری در این مقطع از پیشرفت مبارزات است. این امر در گذشته بارها اتفاق افتاده است که در جریان ایجاد تشکل‌های کارگری یا در مسیر پیشرفت این جنبش، گروه‌های مختلف و نهادهای کمک به ایجاد تشکل به دوباره کاری و یا کارهای موازی و گاه متناقض دست زده‌اند که کارگران را از مسیر اصلی منحرف کرده و یا حداقل حرکت آنها را کند کرده است. نمونه تجربه شده‌ی این امر را در جریان تشکیل سندیکای هفت تپه شاهد بودیم که برخی از فعالان کارگری با تلاش برای ایجاد شورای کارگری به هفت تپه رفته بودند و برخی نیز تبلیغ انجمن صنفی را بین کارگران رواج می‌دادند و در انتها هنگامی تلاش‌ها به بار نشست که کمیته هفت تپه متشکل از فعالان گروه‌های مختلف با آگاهی از وضعیت موجود هفت‌تپه و با مشورت خود کارگران به تشکیل سندیکا در شرایط آن روز رسیدند و این هماهنگی نتیجه خود را بدست آورد که متأسفانه همان کسانی که امروز با ایجاد تشکل سراسری به مخالفت برخاسته‌اند و انواع اتهامات ناروا را به فعالان کارگری می‌زنند، آن روز کمر همت بر از هم پاشاندن کمیته هفت تپه بستند. هر چند که آن تلاش‌ها دیگر پس از تشکیل سندیکا بود و فقط توانست به تداوم کار کمیته هفت تپه که نتیجه وحدت فعالان کارگری و تلاش فراوان آنان بود لطمه بزند و از ادامه همکاری گروه های کارگری جلوگیری کند و تلاش فعالان کارگری و نزدیکی آنها در آن مقطع را از هم بپاشاند. (۳)

۳- اما این پراکنده کاری‌ها در جاهای دیگر نیز خود را به فعالان کارگری نشان می‌داد. به عنوان مثال اگر در جریان اعتراضات کارگران ماهشهر دو تشکل فعالان کارگری در ارتباط با کارگران بودند به علت کارهای جدا از هم اولاً نتیجه کارها چندان موثر نبود و ثانیاً اگر یکی از تشکل‌ها فردی را برای آموزش قانون کار به درخواست کارگران به آنجا می‌فرستاد، تشکل دیگری نیز همان کار را به صورت موازی انجام می‌داد و تجارب آنان در اختیار یکدیگر قرار نمی‌گرفت.

۴- به دو مورد اصلی فوق می‌توان موارد دیگری را نیز اضافه کرد که از جنبه‌های طبیعی ایجاد تشکل سراسری است. از آن جمله وحدت نظر و تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که با همیاری و همکاری تشکل‌های موجود امری دست یافتنی است. و هم اکنون پس از نشست دوم برای ایجاد تشکل های سراسری، فعالان این نشست در تدارك مانیفست و یا

بنیان نظری شکل سراسری کارگران هستند که میتواند در آینده در دسترس عموم برای نظر خواهی نیز قرار گیرد .

۵- مورد چهارم که ضرورت گسترش این مرحله از ایجاد شکل سراسری فعالان کارگری است، کمک به ایجاد هماهنگی و نزدیکی اتحادیه‌ها و سندیکاها و تشکلی شده تا این مقطع است که میتواند به صورت ایجاد فدراسیون‌ها و در نهایت کنفدراسیون‌های کارگران باشد. این کار به طور قطع با همکاری و هماهنگی تشکلهای مختلف برمی آید و یک گروه به تنهایی نمیتواند این امر مهم را به سرانجام برساند. زیرا آنگاه که دیگر بار اصلی ایجاد شکل های کارگری از دوش فعالان برداشته شده و بردوش خود کارگران و کارگران آگاه گذارده شود، این وظیفه پیشروان است که گام های بعدی را مشخص کرده و زمینه را برای حرکت های بعدی فراهم کنند.

۶- این شکل سراسری به خوبی میداند که کار پر چالشی را آغاز کرده است و در این مسیر با سنگلاخ‌های زیادی مواجه است و همان گونه که در اولین بیانیه خود متذکر شد دو گرایش انحرافی در جنبش کارگری مانعی در جهت رسیدن به اهداف خواهد بود. یکی گرایش فرمیستی در جنبش کارگری است که همواره در آن موجود بوده و از خصیصه‌های موجود در جنبش‌های کارگری سراسر جهان است و دیگری فرقه‌گرایی که با گسترش این فعالیت‌ها خود را در انزوا خواهد دید و جلوی سوء استفاده های آن گرفته خواهد شد .

ما از ابتدای آغاز کار، با این مسائل آشنا بوده‌ایم و به همین جهت در اولین اطلاعیه آن را متذکر شده‌ایم و در اطلاعیه‌های بعدی نیز به آن پرداخته ایم. در حقیقت از همه‌ی فعالان کارگری که با این دو گرایش مرزبندی دارند، خواسته ایم که ما را یاری کنند. اگر نگاهی به مخالفین تا کنونی امر شکل سراسری بیاندازیم، صف مخالفان و موافقان آن مشخص‌تر میشود. ما در میان فعالان داخلی جنبش کارگری تا کنون مخالفت جدی با این امر مشاهده نکرده‌ایم، بلکه به عکس تمام فعالان با سابقه جنبش کارگری از این امر استقبال کرده‌اند و حسن نیت خودشان را در یاری و کمک به این مساله‌ی مهم نشان داده‌اند و تنها انتقادشان اطلاع‌رسانی ناقص ما در این مساله بوده است. در عوض گروهی فرقه‌گرا در خارج از کشور علنا با این امر مخالفت کرده و محافل بدون هویت به تخریب چهره‌ی کوشندگان این امر همت گمارده‌اند. ما به هیچ وجه ادعا نداریم که راه انتخابی فعالان کارگری در داخل بهترین و منزه‌ترین مسیر است، بلکه می‌گوئیم ما با جمع بندی تجارب گذشته به این نتایج رسیده ایم و اگر فرد یا کسانی راه بهتری را

می‌شناسند، بهتر است که به صورت منطقی آن راه را ارائه دهند که در هر صورت باز هم انتخاب مسیر با آنانی است که در جنبش کارگری فعال هستند.

اما مخالفت‌های از سر کینه‌ورزی يك چیز است و نقد و یا نگرانی افراد صادق از جنسی دیگر. برخی از افراد سوالات دیگری دارند و به این امر می‌پردازند که شرائط برای ایجاد تشکل سراسری آماده نبوده و این امر شرایطی را می‌خواهد که از آن جمله وجود تشکلهای فراوان کارگری است تا از قبال آن بتوان تشکل سراسری کارگری را ایجاد کرد و...

در بالا توضیح دادم که تشکل سراسری کارگری با فدراسیون و کنفدراسیون کارگری متفاوت است و گویا بعضی عزیزانی که در انتقاد صادقند به این امر توجه ندارند. روند تشکیل تشکل سراسری طبقه کارگر همان روند ایجاد فدراسیون و کنفدراسیون نیست هر چند گسترش این دو پدیده می‌تواند هم سو با یکدیگر رشد کرده و در رشد و گسترش یکدیگر تاثیری متقابل داشته باشند. امری که ما امروز در جامعه ایران شاهد آن هستیم. این دید که خواهیم بگوئیم باید ابتدا شرایط ایجاد تشکلهای سراسری سندیکائی و اتحادیه‌ای فراهم شود و سپس ما به دنبال ایجاد تشکل سراسری فعالان کارگری برویم یا از درون کادرهای فدراسیون‌ها و یا کنفدراسیون‌ها، کادرهای ورزیده را برای ایجاد تشکل سراسری طبقه کارگر انتخاب کنیم و غیره، بیشتر در کتاب‌های کلاسیک طرفدارانی داشته و اکنون نیز در دیدگاه‌های سنتی طبقه بندی می‌شود. اما اگر نگاهی پویا و غیرسنتی داشته باشیم و پدیده و تکامل آن را در روند حرکت بینیم؛ در خواهیم یافت که این دو روند رشد تشکلهای کارگری و تشکلهای سراسری "طبقه کارگر" جدائی ناپذیرند و هر يك بر دیگری تاثیری انکارناپذیر دارد.

فعالان پیگیر تشکل سراسری کارگری به خوبی می‌دانند که هیچ تشکلی به خصوص تشکلی فراگیر و سراسری چه مربوط به مسائل صنفی کارگران و چه مربوط به مسائل اجتماعی و طبقاتی آنان، يك شبه، يك ماهه و در مدتی کوتاه از طرف فعالان کارگری تصمیم‌گیری نشده و به وجود نمی‌آید و یا فعالان کارگری خواب‌نما نشده‌اند که بخواهند چنین تشکلی را با تکیه بر اوراد و اذکار به وجود آورند، بلکه از دل شرایط به این نتیجه رسیده‌اند که زمان طرح مساله فرا رسیده است. اما آنان که تعمق بیشتری در مسائل دارند می‌دانند که از زمان طرح مساله تا اجرا و به ثمر رسیدن آن ممکن است زمانی طولانی یا کوتاه باشد یا آنکه اصلا به ثمر نرسد. فعالان کارگری در این زمینه تجربه‌ها از سر

گذرانده‌اند. غیر از آنان که مغرضانه با این حرکت برخورد می‌کنند، عموم فعالان کارگری به خوبی می‌دانند که راه بسی دشوار و ناهموار است و نیاز به کمک همگان دارد. پیشرفت يك حرکت در فاصله‌ی زمانی مشخص قابل پیش بینی نیست و بستگی فراوان به شرایط اقتصادی و اجتماعی داخلی و جهانی دارد. ولی يك چیز مسلم است و آن این که تلاش برای ایجاد يك تشکل سراسری از تلاش برای گسترش تشکلهای موجود، جدا نیست و هم چنین هیچ تناقضی با ایجاد تشکلهای جدید کارگری نداشته بلکه تاثیر متقابلی در رشد و گسترش یکدیگر دارند.

پیگیری کنندگان مسائل کارگری به خوبی به یاد دارند که فعالان کارگری در برگزاری مراسم یازدهم اردیبهشت سال ۱۳۸۸ پیش بینی می‌کردند که جامعه آباستن حوادثی است که می‌توان در آن دست به يك عمل پیشتازانه زد. به این عمل پیشتازانه دست زدند، بهای آن را نیز پرداختند و برای اولین بار پس از سی سال نیروهای چپ و کارگری را در سطح جامعه به صورت رو در رو و علنی مطرح کردند. حوادث بعدی نیز صحت تحلیل آنان را نشان داد به طوری که در اعتراضات سال ۸۸ که به دنبال این حرکت در جامعه به وقوع پیوست، آن یخ‌های موجود میان جنبش چپ و کارگری با اعتراضات عمومی آب شده بود. البته این امر را فقط کسانی می‌توانند درک کنند که در بطن جامعه باشند. اکنون نیز فعالان کارگری به همین نتیجه رسیده‌اند که وضعیت فعلی در جامعه آمادگی گسترش تشکلهای کارگری از هر نوع، چه صنفی و چه طبقاتی را دارد و پیشروان باید دست به يك عمل پیشروانه بزنند و قطعا این عمل و حرکت توده‌های کارگری بر یکدیگر تاثیری متقابل داشته و یکدیگر را تقویت می‌کنند و در این راه، می‌دانیم که محافل ضد کارگری تمام تلاششان را به کار خواهند برد تا جلوی ما را بگیرند. اما فعالان کارگری مصمم‌اند.

منبع: کانون مدافعان حقوق کارگر

زیر نویس

(۱) اساسنامه کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری:

<http://komite.۱۵۰m.com/asasnameh.htm>

اساسنامه کمیته هماهنگی برای کمک:

http://www.khamahangy.com/index.php?option=com_content&view=article&id=۱۶&Itemid=۳۱

اشکال اصلی این اساسنامه‌ها در آن است که در هیچ‌کدام، از هویت فکری تشکیل‌دهندگان این تشکلهای صحتی به میان نیامده و بیشتر مشابه با اساسنامه‌های شرکت‌های عادی و عمومی است و صحبت از منشور فکری و دستگاه تفکر تشکیل‌دهندگان آنها نشده است. البته که در آن دوره نمیشد چیزی بیشتر از این گفت، زیرا مبنای اولیه این تشکلهای

برای من، برادر کوچک "کاک حه مه"، داستان زندگی از روزی تا بستانی در سال ۱۳۵۵ آغاز می شود. آنگاه که پسر بچه ای هشت ساله، بیش نبودم.

به ناگاه، در خانه کوبیده شد و دومرد، بدون خوشآمدگویی ساکنان خانه، وارد شدند. هراس از روش و رفتارشان حس می شد. پس از گفتگو با "کاک حه مه"، وی را با خود بردند. آنها ماموران ساواک (پلیس مخفی شاه) بودند. این اواخر که در حال بازبینی تاریخ خانوادگی مان بودم، متوجه شدم آن روزها، از "کاک حه مه"، کتاب "تاریک و روشن" شاعر کرد "همن" را گرفته بودند.

"کاک حه مه" به مدت دو سال تا خیزش ۱۳۵۷ در زندان بود. تا در بند بود، هر لحظه و هر دم از او یاد می کردم. نمی دانم چه چیزی بود، شاید مهربانیش. به وی خو گرفته بودم. هر بار با پدر و مادرم به دیدنش یا آنگونه که گفته می شد به "ملاقات" می رفتیم، تمام حواسم به سوی او بود.

بناگاه، انقلاب آمد و به سرعت همه و از جمله من ۱۰ ساله را سیاسی کرد. تاثیر انقلاب بدین گونه است: به جوش و خروش درآوردن هر فرد و هر نیروی اجتماعی. محل زندگی مان، خانواده و محیطی که در آن بزرگ شدم، مرا به راهی ویژه برد. بعدها دریافتم که این راه که من در ابتدای آن هستم، راه "کاک حه مه" است.

زندانیان سیاسی هنوز آزاد نشده بودند. بساط های کتاب فروشی در میدان "هه لو" (عقاب) و برخی خیابانها، برپا شده بودند. روزی یکی از کتابها نظرم را جلب کرد: "کی برمی گردی داداش جان؟". آن روزها پول تو جیبی چندانی نداشتم، پس روی زمین نشستم و شروع به ورق زدن کردم. موضوع کتاب درباره یک زندانی سیاسی و برادر کوچک وی بود که در انتظار برگشتش به سر می برد. با گریه به خانه برگشتم و سرم را میان دو دستم قایم کردم و میان پشته های اتاق فرو رفتم. پس از آن هر روز سری به آن کتابفروشیها می زدم. یک بار کتابهای صمد بهرنگی را به دست گرفتم. صمد فاصله طبقاتی و فقر را به نقد می کشید. آن راه، راه "کاک حه مه" بود.

سرانجام "کاک حه مه" آزاد شد. رفتار و منش و کردارش برای من بی اندازه جذاب بود، به ویژه فروتنی اش. هر شب همه ما را جمع می

کرد. من روی کول و پشتش وول می خوردم انگار گرسنه بودم تا شیر حیات و زندگی از وجود او بنوشم. او و رئوف به ما بازیهای گروهی و دستجمعی یاد میدادند. "کاک چه مه" هنگامی که لذت دور هم جمع شدن را در خواهران و برادرانش بوجود می آورد، برایمان شعر می خواند و بحث سیاسی پیش می کشید. یکی از به یاد ماندنی ترین شبها، شبی بود که شعر "من توتون کار فقیرم" سروده "ملا آواره"، انقلابی معروف سالهای ۴۷-۱۳۴۶ را برایمان خواند. اکنون پس از سی و چند سال که از آن شب می گذرد احساس می کنم "کاک چه مه"، بذر فراگیری و مرور تاریخ را در من افشاند. وقتی از او خواستم این شعر را برایم بنویسد تا آنرا یاد بگیرم، مرا خردسال تلقی نکرد و همین کار را کرد. در آن زمان نمیتوانستم دریابم که فراگیری آن شعر، در عین حال فراگیری زبانی ممنوع نیز بود.

از آن شب تا واقعه تیرباران خواهرهایم شهلا و نسرين، فاصله زمانی کوتاه یک سال و نیمه ای گذشت. در وقایع مهم این دوران، چون راه پیمائی مردم به سوی مریوان، "کاک چه مه" مدام در قلب این رویدادها بود. توجه به رفتار و صحبتهايش برای من پایان پذیری نداشت. این بار اما پیشمرگ شدن وی، ما را از هم جدا ساخت.

در نخستین روزهای شهریور ۱۳۵۹ مسئولان جمهوری اسلامی به پدر و مادرم اطلاع دادند که دخترانشان، شهلا و نسرين که چند ماهی بود در زندان بودند آزاد خواهند شد و لازم است که به سنندج بروند تا آنها را به منزل برگردانند. زمانی که پدر و مادرم در مقابل زندان سنندج حاضر شدند، پاسداری سنگدل، وسایل شهلا و نسرين را به مادرم تحویل داد. امیدوارم این واقعه برای هیچ مادری رخ ندهد و گمان ندارم که مبارزه مردم کردستان می تواند این آرزو را به واقعیت تبدیل کند. اما یک لحظه خود را جای "رابعه جاراللهی"، مادرم، بگذارید: این نانسانیترین عملی است که یک انسان می تواند در حق همنوع خود مرتکب شود.

"دردانه" و من در سقز بودیم و در انتظار رسیدن کاروان شادی. به عکس، خبری که دلها را به لرزه در آورد، رسید. ما را به سنندج فراخواندند. در خانه ی "شاهدخت"، پدرم با گریه، آغوش اش را به رویم بازکرد. تا آنزمان پدرم را با چشمانی اشک آلود ندیده بودم، هیچگاه این صحنه از ذهنم پاک نخواهد شد. تا آن لحظه، فکر می کردم تنها مادران گریه می کنند.

شهلا و نسرين را در مقابل جوخه اعدام قرار داده بودند، در زمانی

که خواسته بودند چشمهایشان را ببندند، نسرین مخالفت می کند اما شهلا می خواهد چشمهایش را ببندند. پاسداری سخیف با تمسخر می گوید : "چیه؟ می ترسی؟ هان؟" شهلا در پاسخ می گوید : " نه. نمی خواهم مرگ خواهرم را ببینم" آنگاه نسرین هم می خواهد که چشمان او را هم ببندند. در آن لحظه، این پاسداران جوخه اعدام بودند که مرگ خود را به چشم می دیدند.

"صدیق" همزمان با این واقعه در همان زندان بود، پاسداری با تشر و تمسخر خبر را به وی می دهد تا او را به خیال خود بشکند. صدیق که ته ریشی داشت به پاسدار خیره می شود و با نگاه مصممی از وی وسایل اصلاح می خواهد... چند سال بعد، پس از آزادی از زندان و پیوستن به صفوف پیشمرگه، صدیق در درگیری روستای "شمسه" زخمی می شود و در حالیکه فریده، حنیفه و تنی چند از اهالی محل، مشغول مداوای وی بودند، با آگاهی به اینکه شعله زندگی کوتاه اما پربارش در حال خاموشی است، شعار زنده باد سوسیالیزم سر می دهد.

در آفرینش اینگونه روحيات و این رفتارها، کاک حه مه نقش ایفا کرده است. جای پای وی در تلاش و زندگی پرچالش خواهران و برادرانش دیده می شود.

پیشمرگه بودن و رویدادهای بعدی کردستان، باز هم کاک حه مه و من را از همدیگر جدا نمود. کاک حه مه به خاطر پدر و مادرم که پیرتر شده بودند و به دلیل لطمات شدیدی که از اعدام و جانباختن دو دختر و یک پسرشان، تبعید اجباری خودشان، مصادره همه اموال و دوری دیگر فرزندان و ...، خورده بودند، فداکاری نمود و در سال ۱۳۶۴ به سنندج برگشت تا در کنار آنها بماند. اکنون می فهمیم که همزمان، کاک حه مه کار مخفی را نیز در دستور ادامه فعالیتهايش قرار داده بود.

کاک حه مه شخصیتی برای مردم و در میان آنها بود. تشکیلات کومه له که افتخار پیشمرگه بودن و عضویت آنها در دشوارترین شرایط سالهای ۱۳۶۰ داشت، ام، در جایی بینش «تئوری کادرها» مغرورش ساخت، آنها کادرهایی که نمی شناخت و نه آنهایی که دلیل موجودیت و رمز بقایش محسوب می شدند. در نتیجه شخصیت های مردمی و بیرون آمده از اعماق شهرها و روستاهای کردستان را فراموش کرد. اگرچه خوشبختان نادرستی این بینش اکنون تا حدود زیادی برسمیت شناخته شده است، اما این بایستی تجربی ای گرانبها برای هر نیروی سیاسی و چپ در کردستان باشد که به عمل درآوردن گفتار و ادعاهایشان را هموار امری مهم تلقی کنند. این امر برای گره زدن عمل و کردار کسانی چون

کاک حاکم حیات است.

مهمانان گرامی، رفقای صمیمی

آخرین دیدار من با کاک حاکم ۳۰ سال پیش صورت گرفت. محمد کعبی برای من عشقی بود که بدان دست نیافتم، نتوانستم با آن زندگی کنم و در آغوشش بگیرم. اما این را هم می دانم که بدون وی شخصیت کوچک من و افکار و عقایدم بسی کمبودها داشت.

می دانم مرگ، ایستائی به بار نمی آورد، چه کسی می گوید که رخت بریستن انسانی، یا ربودن و بدار آویختن عزیزی سکوت می آفریند و مرزهای تاریکی را گسترش می دهد؟

مگر چنین نیست که هزاران هزار جانباخت؛ هزاران هزار آبدیدگی رنج و کار که زندگی را وداع گفت؛ صدها معلول نبردها و سیاه چالها؛ و آنهایی که با پاداشی چشم نندوخت و فروتن ماند؛ داستانی دیگر را بازگو می کنند؟ مگر نه این که زندگی و وداع هر کدامشان حرارت بخش کور باور و نیروی دوبار برخواستن و پیشروی ما بود؛ اند؟

داستان، تنها داستان یک خانواده نیست. داستان چندین نسل است. نوشته ای بر صفحات دفتر کردستان است؛ نقطه ای کوچک در نقشه ای، اما در عین حال مرکز عالمی بی انتها که زن و مرد آن برای والاترین آرمانهای انسانی و برابری، مدام در صف جلو قرار گرفت؛ اند. اندامی لطمه خورده و تکه تکه شده و اعدام شده.

در کجا برای هر نسل میرغضبانی چون خلخالی و علی شیمیائی راهی می شوند؟ اما هر نسل آن، محکمتر از نسل قبل با آزمونی پرمحتواتر، فعالتر راه را ادامه داده و به قلعه ای در مقابل لشکرهای بیداد تبدیل شده و به سان محمد کعبی با پلی برای گذر آنها و به روزنه ای برای تنفس و مانعی در برابر خفگی آسمان مبدل می شوند؟

آزمون این مدت کوتاه، و همدلی دوستان به یادمان آورد که ما به تنهایی دوام نخواهیم آورد، با هم معنی می دهیم. ما می توانیم با از میان برداشتن موانعی که گذشته سر راهمان قرار می داد، با دوری از افکار خشک و با از یاد نبردن خواست و جایگاه اجتماعی که هویت ما را می سازند این همبستگی را هر چه سیاسی تر کرده و نگاه داریم.

محمد کعبی فرزندان‌ش را پویا، پریا و روزبه نام نهاده بود. برای
من، او مشعلی در دست‌های دو نسل از شهرهای سقز و سنندج بود. محمد
کعبی روشنائی بود. یادش گرامی باد.

استکهلم، سوئد

دسامبر ۲۰۱۳ - آذرماه ۱۳۹۲